

بِسْمِ الْمَوْلَى وَبِعِزِّهِ

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

بسم الله الرحمن الرحيم
انشاء طاهر

باب تمام لثبات معتول الدوله بهادر محمد محمد علی خان متول کلاں کوئی

در کارخانه نثار علی حلیطع پوشید

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1915

۱۹۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب که محبوب کلب علی سلطان بن کارم و ترمینیت و تعزیت نوشته

انما تل تقدیم محبت قدیمی افتتاح کجینہ فقال تواند بود که مانند نفاس جدیدہ کہ بر سبیل تقاب
 و خاتم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد و دوات اخلاقی سلاطین و الامقام بر این
 رحلت اسلاف کرام منشأ نظام و نظام مہنام میگردد و اندونسیع شای معنی مالک اسل
 پرده اخقا و نقاب خفا از جمال مجتبرات از ما را طلب تواند شد و کہ قصصی عقاب
 بادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروای آبابی عظام می نشاند و در لوح جان بخش را
 گہای محمدی حدیقت سروری مہر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان
 خامہ بوستان طراز تواند برداشت کہ بر شہ شہناسانی یکینای نی ہما گلدستہ تہما ستاد مذہب
 مختلفہ گردید و تنقبات از جہرہ ارایشی بر بروستی معجزات باہرات کثیر صلوات اللہ
 علیہ و علی ابن عمہ و اخیہ اسلمہ اللہ الغالب علی کل غالب الطلیب علی کل طالب
 طالب منظر العجایب و منظر الکتاب امیر المؤمنین امام المتقین
 یعسقب الدین علی بن ابیطالب و الیہ و امحابہ اجمعین الی یوم الدین
 بعد از طی طریق محبت کہ با و بسط بساط طاعت بند بنیابہ مراتب ضمیمہ قدسی خیمہ بادشاہ
 والا جاہ ہلام پناہ بانقابہ منطبع میگردد اندکہ گلشن اسکان و حدیقہ کن فکان کہ طلال
 و شادمانی و اندوہ و کامرانی چون گہای رعنا از شاخسار زندگانی باہر شکفتہ و شدت
 و رخا تہ بادام و دوغدر آغوش ہم خفتہ بقصنای حکم منقوش قضا و مخوای حکمت بالغہ
 خالق ارض و سما و ایل ریزہ بر خزان فراش راہ سلطان ہمدانی و لرزیدہ بر حجابی شاہدین حرم را

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷

کتابخانه عمومی آستان قدس رضوی
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۸۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۷

که بعون الطاف الهی مملوک صبح پر نور از سبهای این جهان چار و پر اگهی ابرهای
 تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروزی اختیار ست شریک که در باب ستارگان و ستارگان
 و تصرف ملک بهرگز زبان خامه اظهار جاری نموده بود و بسامع اطلاع و آگاهی رسید چون
 شوق ملاقات فاضل الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق العایت است مناسب بشود
 و داد و ملامت طریق دوستی و اتحاد و چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس المن و ستان تاهتی
 سنت سینا حد امجد و الا نشان خود نمایند که بعد از تشریفات بی نهایت ملاقات سعادت شان بهر
 تزیینات ملک بگزینان ایران وقوع محاوره و مشام بهر عینیت خالق این جهان تمهیدات خاطر
 و الا بطریق حسن حصول پیوند و دو باب آوردن بعضی اسباب انکار و بوره که خاطر متعلق آوردن
 آنها باشد رقم شرف با هم دو الفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم دانند بطل آورد و
 انشاء الله تعالی بعد از تاسیس اساس کجی خاطر بایون بومینه مختصر بهر رخی نشده و باب انوار
 رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر که بسیار خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب
 سلطنت و نگه داری سر رشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقاب که یکی از طرز و امان بزم
 جاوه و جلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد نمود و ضمیر انور طبع ضمایا گسترش شود
 وقوع حوادث مکرر بهشته خوشوقت خواهند بود و آفتاب حصول آمان از افق اقبال معلوم اند
 اختلال طالع و لامع باد جواب نامه خواند کار روم که مصوب امیل
 اقامت ستاده شد که در کلدسته بهارستان یکجا نگلی و التیام و شهادت
 جامع روح حسن آغاز و انجام منتخب جموعه دوستی و ولائمه شجره همیشه بهار مدینه
 صدق و صفای اعمی نامه موافقت عثمان مودت خاتمه اعلی حضرت آسمان رفعت نصفا
 قدرت خورشید طلعت مشتری در آیت طراز و ستاده سعادت جوانبانی زینت بخش
 ارکات و الای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زوای غرغرات و جهاد حافظ و ناصر و علامه
 مصطفی نکر و دای آئینه حقیقت نمای ملت چنین برای مدینه همیشه بهار دین و دولت بهر عالم
 افروز بوستان عدالت بنبر و تهنیت شکار غابات شهادت و بسالت جاسرین هر خضرین
 اوامر حضرت خالق حاکم ششم مشایخ مال فرا و خلایق سلطان البحرین و خاقان البرین

در این باب که در باب ستارگان و ستارگان و تصرف ملک بهرگز زبان خامه اظهار جاری نموده بود و بسامع اطلاع و آگاهی رسید چون شوق ملاقات فاضل الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق العایت است مناسب بشود و داد و ملامت طریق دوستی و اتحاد و چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس المن و ستان تاهتی سنت سینا حد امجد و الا نشان خود نمایند که بعد از تشریفات بی نهایت ملاقات سعادت شان بهر تزیینات ملک بگزینان ایران وقوع محاوره و مشام بهر عینیت خالق این جهان تمهیدات خاطر و الا بطریق حسن حصول پیوند و دو باب آوردن بعضی اسباب انکار و بوره که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم شرف با هم دو الفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم دانند بطل آورد و انشاء الله تعالی بعد از تاسیس اساس کجی خاطر بایون بومینه مختصر بهر رخی نشده و باب انوار رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر که بسیار خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت و نگه داری سر رشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقاب که یکی از طرز و امان بزم جاوه و جلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد نمود و ضمیر انور طبع ضمایا گسترش شود وقوع حوادث مکرر بهشته خوشوقت خواهند بود و آفتاب حصول آمان از افق اقبال معلوم اند اختلال طالع و لامع باد جواب نامه خواند کار روم که مصوب امیل اقامت ستاده شد که در کلدسته بهارستان یکجا نگلی و التیام و شهادت جامع روح حسن آغاز و انجام منتخب جموعه دوستی و ولائمه شجره همیشه بهار مدینه صدق و صفای اعمی نامه موافقت عثمان مودت خاتمه اعلی حضرت آسمان رفعت نصفا قدرت خورشید طلعت مشتری در آیت طراز و ستاده سعادت جوانبانی زینت بخش ارکات و الای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زوای غرغرات و جهاد حافظ و ناصر و علامه مصطفی نکر و دای آئینه حقیقت نمای ملت چنین برای مدینه همیشه بهار دین و دولت بهر عالم افروز بوستان عدالت بنبر و تهنیت شکار غابات شهادت و بسالت جاسرین هر خضرین اوامر حضرت خالق حاکم ششم مشایخ مال فرا و خلایق سلطان البحرین و خاقان البرین

ثانی سکندر ذو القهرین خادم الحرمین الشریفین باسطة لیساط عدل و آسمان ناسترالو یزید
 اتقان الاناکل کاسمه محمد ادراساعنی السعادات ارضی و سماوی شخون و زمانی بغیوضات الهی
 مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و تأیید بقایه لطاف خالق آسمان و زمین بزرگ
 اولیای دولت ایدترین کشوده و زنگار عوالم و مبالغ بالکلیه بمقتضی نفوذات کونانگون از مکت
 جمال مشاهده م زبده و دور گردان لیساط شستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار و
 یاده کشتان محفل اطاعت از دام دوام بندگی باده گسار بود دید بوساطت زبان دان رفته و داد
 و ساقی جیوت کینا دلی و اتحاد زبده الاناکل و عطف الاقوان استغیل آقا زید قدر نشرواح
 مصداقت و موافقت نموده مشام کجیستی را عنبر آگین و بزم دوستی و دلار ارم نیز
 گردانیده بگذارش کلمات محبت آسینه و احوال صد اکت آسینه باعث
 تشبیه صد اکت محکم بنا و ترصیف اساس دوستی و ولا گردید چون از رواج ادا هیبت
 آن گلستان نلت و کفایت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل الشحیفه به عجان
 طراز لازم الاغ از بلبل کثرت تشبیه و فوار طریق دوری و صعوبت آن فرج تحقیق تدیت
 که از خدمت والا و از حرم خورشید بیای آسمان ساجد آشته و پسند خاطر دوستی
 زخا تر آن بود که اگر کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه لیسجات با قرب از منته آتجنا
 کرده شود دلمند اقرب الحضره بهمنیامحمدی خان بیگ بیگ سادول بحیث استغلام این
 مطلب انتم تقنین یافت که مقید بزیادتی رحال و انقال نشده باخف وجوه که شاعلم و مبالغ
 نگردد و بامر مزبور قیام نماید و چون سر رشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح
 نزدیک و دور در قبضه اختیار وقت دارد بدینین و مشهور و کاریزدان مصلح جمهورت
 در آشنای روانه شدن متقرب بالحضره مزبور خبر رحلت مسافرا و دوری و بوم انشور عینی
 والی هندوستان ازین ننگنای پرشده و شور و اختلاف دوائی اولاد باد شاه مزبور
 و شیع فخر در ممالک بی کران هندوستان بمساع جاه و جلال رسید چون اخبار
 در معرض صدق و کذب می باشد بقدر آنچه عیار آن بچک و وقوع رسد متقرب بالحضره
 مزبور اتوقت فرمود و درین ایام که شاید اخبار پیرایه صدق پوشیده نشاید بنگینم اعلا

[illegible]

بهرسانیده عساکر کثرت توانان بیاری و مددگاری سلطان مراد بخش با القاب که از میدان
و معتقدان و دودمان خلافت نشان است بقضای عهد و پیمان سابق چشم امیر در راه
امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز و درویش یافته روانه گردید و از هر گذر
عانت شنانده مذکور و ارسال لشکر سیلاب سرعت در پاشور اطمینان حاصل شد و مقرب
یا حضرت مذکور متوجه جیم والا گشت همواره کواکب سعادت و اقبال از آفتاب غایت ملک
مشعل مستفی و متبذیر باد **جواب مکتوب سلطان مراد بخش ششم** پادشاه
صدائق دوستی جادوئی شمع آغمن افروزند فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبائی دانش
و انصاف و فرنگ فروغ بخش دیده هفت آرزنگ اعیان نامرئوت تمام در وقت تکیه ابواب
فیوضات الهی بر حیره امانی و آمال باز و از بار صدائق کا محبوی در آینه از بود فیض و درود از راه
داشتیم بزم کیمتی را عنبر ششم و محفل گنجی را عالی ششم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر باد شاه غفران
پناه خلد را نگاه زبان زد خادمه طلب نگارنده بود موجب ملال خمیر آسمان اساس قد شناس
گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمکردن نهاده اند و افرام موجودات
آحاد و کمونات را صلاهی عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و در بدنه نال ملاخه کرده شود این
امور مکرده نماید کارخانه حکمت بالغه مصلحت پنج مورعین و نیزه محض جواب صلاح است چه تاگزیران
الکام بدست نسایم بهداری چاک نکرده و دوانه از وجع غرت میبایستی حارثان در رخاک زود و شکوفه را
اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و منبره را علم بر خاک برخاسته نیکو دوازده و رفت القاس گرامی بپشت
که که وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته نبی بقای دلی ثباتی و درخت
شده و شترن میگرد و در بین حال شیوه بیدار دلان دانش اندوزان است که در صین و وقوع
این نسیم امور منهل غایتیم در فضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اند و ناساخت
فرمان حقرت یزدان را بدل و جان از عان نماید و زبان سجد سگالی و سپاس ماری خباب کبریا
کشاید اشتیاق که در باب مراعات مبانی صدقت و تعین ملک و مدد کرده است و بود چون
الهی بنوعیکه هست والا متکفل آن گشته باشد مدعا حقیق کسوت و وقوعی پور شد
قبل از ورود و الا قریب بود عنوان جمعی از عساکر کثرت نشان سبک روی فدویان جانشان

[illegible]

[illegible]

کتاب فیضی علی بن ابی طالب
تألیف شیخ محمد باقر
در بیان صفات و مناقب
امام علی بن ابی طالب
عجل الله فرجه

کام و جنس غیر شهرت نام باقر و ابان دکن مانند اقرار ساز هم آهنگ و از قبیل محال شایان
رفیق چپک بودند اتحاد و یکجائی را شعار و آثار ساخته دست و پست را از دین واجب الادا
تلافی و تدارک بسبب برادر چو درین وقت سلطنت چاه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم
گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کاسباب همایون بهجت در حصص و برترین
آن بنای مجید باقرانش نسبتی مجدد روانه آن حلو و گشته چنان تصور نمایند که از طریق دوست
و یکجائی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ایملات این منظور از نظار عنایات کردگار
گردیده اند و خلاصه آثار داری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام طلب ای اکثر سلطین
از ان شیرین گردیده بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که بیز روی عنایات
جامل اینهمین دسموات و بخشندة مقاصد و مرادات عساکر پیشا ازین جانب در اطفاى شراره
دولت اشترار خاکسار کار آبر و بار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهرش عیانت
را بمقتضای اسماء اقامت غیر فام و دو اتفاقان رموز رسالت و پیغام مفتوح داشته کنیزات
ضمیر محبت و محو ذرات خاطر دوستی و خاتمه ای بوقت ابلخ و اعلام در آورده اند که پیشا و
پایه بر گردون نظیر با شجاعت و استعانت آن مبادرت نمایند هموار لباس کاجوئی
نازه و صیبت نیکنامی بلند آوازه باد مسوده و محکومیکه بوالی و من نوشته
شده از آثار اطمار و وقت و مخالفت و انوار انصاف یگانه و مرقت اعنی نامه محبت آغاز نمود
انجام و مکتوب اتحاد و سلوب یلاعت نظام فلان که پیر این بخش عایش و داد سابق و شید
مبارکی معاضدت و یکتادی لایق است و چینیکه باده کامیابی و کامرانی بوساطت ساتی و
سجانی در عیام و زیور شایه طلب روانی تمام بود نشر و راجح مطالب نموده سلسله صیبتان در
قدیم و از نهر از بخش گلهای بستان ساری خاطر عنایت ششم گردید چون از گلهای حروف نقوش گلهای
حقایق روح انتقامت مزاج و بلج استشمام شد موجب آب طاهر طبع و طبع و الای
آسمان ساکت از آنجا که مانع حاضری و دوستان محک حیا بقدر دوستی میباشد بناب
این معنی چنان بنمود که در او قابله عادی با و پایش خفته و فساد نموده بدست و فاجت بزه از
برو گیان مغان شرت کشیده بودند و لال استخوان و علت منسوب و همان خلافت نشان گرد نشان غبار

آن روز که از بیابان
انجام یافت و در آن
سبب شد و در آن
مبادرت باقی ماند
پیش قوی
افغان بنی و قوی
از آنجا که در آن
انجام یافت و در آن
دوستان که در آن
فام و دو اتفاقان
ضمیر محبت و محو
پایه بر گردون
نازه و صیبت نیکنامی
شده از آثار اطمار
انجام و مکتوب اتحاد
مبارکی معاضدت و
سجانی در عیام و
قدیم و از نهر از
حقایق روح انتقامت
آسمان ساکت از آنجا
این معنی چنان بنمود
برو گیان مغان شرت
کشیده بودند و لال
استخوان و علت منسوب
و همان خلافت نشان
گرد نشان غبار

1-01

و بسبب داری و قنایت و حمایت عساکر هر تاجدار پرده پوشش خدایان زنا خوش نشانان
بیت گردند بلکه بجهت زانکه بر موافقت و محبتی سلطانین سلطنت که در حقیقت تاسیس سیاس بر
ت انساب جویند که معاندان را با الیقه دست جرات کشیده و بساط احبارت نور دیده گردد
چون تلافی یافتند و سر و قدر آنرا کرده و قدر و دست نه تنها بر تالاف و بیگاری صاحب
نفوی باز و باشد درین ایام که قوا هم سیر سلطنت و قوا نفوذانی بند و سخنان آل
دارائی و ولای آن دیار تغییر و تبدل است نشانه است غیبت اندیش و ناموس سلطنت
تکلیش است که بی زوی اعتقاد و رنج دست جلیل المتهن الطاف جاعل آسمان و زمین
ق و ما وطن و اعجاز ولای عقد کشای حشرات سدره مرتبات آنکه مصیبت زده بر تنه مکار
روزگار آن گروه ندارد که بغض شیعیان آل اطهار از نصب العین خاطر عدالت و خفا ساخته
راوند و ضمیر نمود دست تخمیر را همه ابواب از خانه بیرون می آید و آسوده دارند که بعون حمایت
نشان دولت گردون مدار فیروزی شکار دزد میر و فکون ساری اعدای خدایت شکار
لازم را داد و اعانت باشند بعل آمده نهان و تسال واقع خواهد شد و یکی از آمار میلانی
از اقدس و طبع مقدس است تمام توأم سلطنت آن نشانه صنوف غایت که حکم بر و بر شش
و آنکه درین وقت نامه هایون که چون آیت قضا و جب الاثم است با سم والی بجا آورده
در و یافت که بآن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریق دوستی و مودت مسلو که داشته
رفع اعدای خدایت نهاد و در صیص مانی ابتلاف و اتحادات دزدان ظلم و خطوات فم مخد
قول و موافق افضل باشد که با صحت این اتحاد و زنا چنانچه سلط احادی با تمام و در تلافی نبودی
نجام رسد انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر آنان شیر کام خوانند و دید چون
خاطر هایون و ضمیر غایت مشحون متوجیان میباشد که در حقیقت حال سعادت احتمال کما می مطلع بود
اساس آسمان که باین سنی سلطانین سلف به پیوند اتحادی مجدد و شیر گرد و بساط گسترده است و از خطرات
باسلوبی خاص می شود و انداخته از او به صورتی سر و سر فرمودیم که کیفیت سلف و ملاح اطلاع حایقه برسانید و
دو شکست کامی خاطر و الا رقبین سرست گردانند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر را چنانچه خواهند
و در دفره خوشنوقی آن عالیجاه میباشد علی سرخ ابدال نخست انصاف خواهد یافت همواره مرغیات

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲۰۰ + خوشنویس + قلیچ + اقسام + ۱۵۰

فنت

روزگار و دنیا

کے لیے جو اس نے

والله اعلم

مکتبہ اسلامیہ

100

19

مصر

و که در راه لطیف و خیال روانه سفر نیز اثر کرده و در جهان نمائند که در چنین حصا و فصل در حد و کمال
ضرر باشد که بار از دعام و کثرت و زیادتی عدت و دهن داد و دت اگر آرد و فتنه خور و ف
و گوی میباران عرصه سیاه و نهران به کجاست و در حاجت بدین نهر ایستاد اسب خانه زانو از می نرزد
اینجهای خاصه شیر بهر مرغ و راه و کسبت و دارا فقر و فتنه دار و فرستاده شد که اگر بسبب قطع
ن راه دور و دراز و طی نعل و در راه و شیب و فراز مرکب جنود مسعود راستی و زیروی
رض شده باشد بدل آن حاضر بوده که چنین ج با تمام مرکب و موجب تاخیر و تراخی و تحصیل
طالب نکرد و مسعود را که نصرت با فرشتا رخ فلان پایی بوس رخصت سرافراز گشته نصرت
ناله پس پیش موکب مسعود روانه میگردد و در ایات نصرت آیات نیز طایف اغفل بالغفل بیشتر
پناه نصرت پناه روانه است و موجب فرمان و جب الاذهان عساکر نصرت نشان عارف
و زبانهان و قرا باغ و ابروان و گیلان و ماندران با تمامی لشکر لرستان و گردستان و قرا
نوه کیلویه و عربستان و شوشتر و ذوق و و ذوق و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سائر
مالک بیکران نزد مسعود فری شکار و صیبت نموده از راه دارا فقر و فتنه دار به کام شستن و فراغ
مالک بهرام هر گزی جواز سینه قوی نیل و بر خاستن حاصل در حد و کمال بعون خدایت حاضر خواهد بود
و قوی از بیکران آتش باز نکالند از که مده تفنگ نشان را در چنین طایف اعادی خاصیت نجوم است
بقدر بر نافتن ظرف برج آبی افلاک فلک دریا به از راه بند سوره شتر و راه نصرت گردید و بعون
غنائت الهی قبایل مصون از تهمیل است حاصل طالب آن طراز من تحت نگین و منظور انظار غنائت
عالمی آسمان زمین بهیاء آماده و ابواب خوار آید که از راه از اطراف و جوانب گشته است و اگر اندک تاخیر در
بر و سپاه مشر و بران حد و واقع شود چنانچه پیرایه گارش پوشیده از راه وری آن فرح عمیق زیادتی نگردد
و توفیق من و بغیر از این که نیت است بهر خود خور سافت و ایام توقف کرده شود دیگر حتی ندارد و چون نصرت
که کیفیت حال سعادت حال و کجایی بعضی امور که بعد از سال حکمت و افادت پناه مومی البیرون
یافته اطلاع حاصل نیست نشانسته اطوار گنجائی که حکمتی سیوخ و فغان را در مقام ابلاغ و علان
دار و درده مشکوت دارند که بعد از در و در سیه که شورش تنان بمالک هندوستان

[illegible]

انفاقویں جاجا
درستواران جاجا
شیراز نامہ شریانی
بابنامہ خانوسے
حب لایان در
نصیب کجکند
میکوشت م
عالم
آب و تاب اس
فرازاد زخیم
مراد از خیم
تدفق کدین
کرشمه ابر

[illegible][illegible]

[illegible]

ایلی و دو ملک سیح از آفت و آسب قتل غارت و نهیب بیانی یکدیگر در امان بوده مراحم
 نیز دند و گری از طوفان رادشمنی رو نماید در امداد و اعانت او تقدیر نوزاد و طاعت خود را
 و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل انستیتو صحرای شمشاد بنامش نهاد و در
 بیان نماید در زمره الذریع **بسم الله الرحمن الرحیم** در امان بوده و در امان
 باشد و نقاب این خیر مستقیم و این امر مبرور کار فرخنده آثار این دو بر کزیده قدرت پروردگار و ملاذ
 و طایب صفار و کبار مادم اللیل والنهار وصل گردد و قصه بگو که **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ إِذْ أَنْشَأَ رِجَالًا ثَمَرًا**
أَشْمَهُ عَلَى الْبَشَرِ بَيْدُ ثَوْنِهِ وَالصَّلَاةُ وَالْأَسْبَاطُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَأَلِفِ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ نَامَهُ كَعَبْدِ الْغَرِزِ خَانِ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**
 ساغر و دستگامی و پیمان خوشدلی عبدالغیر زخان از خجانه الطاف میبایان الهی سرشار و مست
 تحصیل کام و کمیت وصول عیش و آرام آب و نثار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی شمع فضای
 اظهار دوستی و ولا که ضریح رشید ضیائی میبایخی تخریر رخسار و نقش پذیرد ناله علم حضوری از
 جزئیات آن دار و لوح المبلغی حجاز و دگر در وستان قطری و آشنایان روحانی را که
 سلیبیکری و علائق بکمی نبیجی ای که **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ** **فَمَا تَعْلَمُ مَا أُكَلِّفُ الْمُتَّقِينَ**
صُنُفُهَا اخْتَلَفَ از بد و فطرت مشید و مستحکم بوده و در هر حالی از احوال و هم وقتی از احوال
 خصوصاً اوان نشاط و زمان انبساط خاطر و دوستی و خاتر خوانان آن میباشند که از استندانی که بران
 متشیع اند و در وستان گرامی را نیز برده حاصل آید و در حالیکه قرب طاهر مطلق و قریب طاهر
 دوری و مفعول و شکل و رویی جمیع باشد اتفاق از حلاوت نصیحت شیرین کام را و کاس کامیابی می تمام
 میکرد و اگر بحیث موانع صوری و عدم کشف عجب مجوری آن نعمت عظیم البذل معفو باشد
 شایسته این اتحاد است که کیفیت آنست و چگونه نصیحت بر بقضای ما که **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ**
كَلِمَةً بار سال انمودی دوستان را با خود شریک سازند و از دیرین وقت که روضه مینو نشان
 بازند را که اکثریت گلهای رنگارنگ و و فز و بر با صین نمودار امان کلین بل عرصه جلد برین بیج
 نظر گیان مشید و در می آید ضرب سر و قات و جام و طلال و وسط خیام دولت و اقبال گردیده
 هر روز بر لب پیمانی گران ازین ده شکاف و در و صناف ظهور و سیاح و گوزن و ملاحظه اشجار و شوش

این دو ملک سیح از آفت و آسب قتل غارت و نهیب بیانی یکدیگر در امان بوده مراحم
 نیز دند و گری از طوفان رادشمنی رو نماید در امداد و اعانت او تقدیر نوزاد و طاعت خود را
 و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل انستیتو صحرای شمشاد بنامش نهاد و در
 بیان نماید در زمره الذریع **بسم الله الرحمن الرحیم** در امان بوده و در امان
 باشد و نقاب این خیر مستقیم و این امر مبرور کار فرخنده آثار این دو بر کزیده قدرت پروردگار و ملاذ
 و طایب صفار و کبار مادم اللیل والنهار وصل گردد و قصه بگو که **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ إِذْ أَنْشَأَ رِجَالًا ثَمَرًا**
أَشْمَهُ عَلَى الْبَشَرِ بَيْدُ ثَوْنِهِ وَالصَّلَاةُ وَالْأَسْبَاطُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَأَلِفِ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ نَامَهُ كَعَبْدِ الْغَرِزِ خَانِ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**
 ساغر و دستگامی و پیمان خوشدلی عبدالغیر زخان از خجانه الطاف میبایان الهی سرشار و مست
 تحصیل کام و کمیت وصول عیش و آرام آب و نثار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی شمع فضای
 اظهار دوستی و ولا که ضریح رشید ضیائی میبایخی تخریر رخسار و نقش پذیرد ناله علم حضوری از
 جزئیات آن دار و لوح المبلغی حجاز و دگر در وستان قطری و آشنایان روحانی را که
 سلیبیکری و علائق بکمی نبیجی ای که **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ** **فَمَا تَعْلَمُ مَا أُكَلِّفُ الْمُتَّقِينَ**
صُنُفُهَا اخْتَلَفَ از بد و فطرت مشید و مستحکم بوده و در هر حالی از احوال و هم وقتی از احوال
 خصوصاً اوان نشاط و زمان انبساط خاطر و دوستی و خاتر خوانان آن میباشند که از استندانی که بران
 متشیع اند و در وستان گرامی را نیز برده حاصل آید و در حالیکه قرب طاهر مطلق و قریب طاهر
 دوری و مفعول و شکل و رویی جمیع باشد اتفاق از حلاوت نصیحت شیرین کام را و کاس کامیابی می تمام
 میکرد و اگر بحیث موانع صوری و عدم کشف عجب مجوری آن نعمت عظیم البذل معفو باشد
 شایسته این اتحاد است که کیفیت آنست و چگونه نصیحت بر بقضای ما که **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَ يَدَيْهِ**
كَلِمَةً بار سال انمودی دوستان را با خود شریک سازند و از دیرین وقت که روضه مینو نشان
 بازند را که اکثریت گلهای رنگارنگ و و فز و بر با صین نمودار امان کلین بل عرصه جلد برین بیج
 نظر گیان مشید و در می آید ضرب سر و قات و جام و طلال و وسط خیام دولت و اقبال گردیده
 هر روز بر لب پیمانی گران ازین ده شکاف و در و صناف ظهور و سیاح و گوزن و ملاحظه اشجار و شوش

این دو ملک سیح از آفت و آسب قتل غارت و نهیب بیانی یکدیگر در امان بوده مراحم

نیز دند و گری از طوفان رادشمنی رو نماید در امداد و اعانت او تقدیر نوزاد و طاعت خود را

[illegible]

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

[illegible]

(Faint handwritten signatures and stamps at the bottom of the page)

کتابت شد بشماره ۱۰۰۰
کنندگان
تخصیص
و یا مری
مصلحت
اعمال و یا کار
آزای علوی

[illegible]

۱۱۰۰ خان
 ۱۱۰۱ علی بابا
 ۱۱۰۲ علی بابا
 ۱۱۰۳ علی بابا
 ۱۱۰۴ علی بابا
 ۱۱۰۵ علی بابا
 ۱۱۰۶ علی بابا
 ۱۱۰۷ علی بابا
 ۱۱۰۸ علی بابا
 ۱۱۰۹ علی بابا
 ۱۱۱۰ علی بابا
 ۱۱۱۱ علی بابا
 ۱۱۱۲ علی بابا
 ۱۱۱۳ علی بابا
 ۱۱۱۴ علی بابا
 ۱۱۱۵ علی بابا
 ۱۱۱۶ علی بابا
 ۱۱۱۷ علی بابا
 ۱۱۱۸ علی بابا
 ۱۱۱۹ علی بابا
 ۱۱۲۰ علی بابا
 ۱۱۲۱ علی بابا
 ۱۱۲۲ علی بابا
 ۱۱۲۳ علی بابا
 ۱۱۲۴ علی بابا
 ۱۱۲۵ علی بابا
 ۱۱۲۶ علی بابا
 ۱۱۲۷ علی بابا
 ۱۱۲۸ علی بابا
 ۱۱۲۹ علی بابا
 ۱۱۳۰ علی بابا
 ۱۱۳۱ علی بابا
 ۱۱۳۲ علی بابا
 ۱۱۳۳ علی بابا
 ۱۱۳۴ علی بابا
 ۱۱۳۵ علی بابا
 ۱۱۳۶ علی بابا
 ۱۱۳۷ علی بابا
 ۱۱۳۸ علی بابا
 ۱۱۳۹ علی بابا
 ۱۱۴۰ علی بابا
 ۱۱۴۱ علی بابا
 ۱۱۴۲ علی بابا
 ۱۱۴۳ علی بابا
 ۱۱۴۴ علی بابا
 ۱۱۴۵ علی بابا
 ۱۱۴۶ علی بابا
 ۱۱۴۷ علی بابا
 ۱۱۴۸ علی بابا
 ۱۱۴۹ علی بابا
 ۱۱۵۰ علی بابا
 ۱۱۵۱ علی بابا
 ۱۱۵۲ علی بابا
 ۱۱۵۳ علی بابا
 ۱۱۵۴ علی بابا
 ۱۱۵۵ علی بابا
 ۱۱۵۶ علی بابا
 ۱۱۵۷ علی بابا
 ۱۱۵۸ علی بابا
 ۱۱۵۹ علی بابا
 ۱۱۶۰ علی بابا
 ۱۱۶۱ علی بابا
 ۱۱۶۲ علی بابا
 ۱۱۶۳ علی بابا
 ۱۱۶۴ علی بابا
 ۱۱۶۵ علی بابا
 ۱۱۶۶ علی بابا
 ۱۱۶۷ علی بابا
 ۱۱۶۸ علی بابا
 ۱۱۶۹ علی بابا
 ۱۱۷۰ علی بابا
 ۱۱۷۱ علی بابا
 ۱۱۷۲ علی بابا
 ۱۱۷۳ علی بابا
 ۱۱۷۴ علی بابا
 ۱۱۷۵ علی بابا
 ۱۱۷۶ علی بابا
 ۱۱۷۷ علی بابا
 ۱۱۷۸ علی بابا
 ۱۱۷۹ علی بابا
 ۱۱۸۰ علی بابا
 ۱۱۸۱ علی بابا
 ۱۱۸۲ علی بابا
 ۱۱۸۳ علی بابا
 ۱۱۸۴ علی بابا
 ۱۱۸۵ علی بابا
 ۱۱۸۶ علی بابا
 ۱۱۸۷ علی بابا
 ۱۱۸۸ علی بابا
 ۱۱۸۹ علی بابا
 ۱۱۹۰ علی بابا
 ۱۱۹۱ علی بابا
 ۱۱۹۲ علی بابا
 ۱۱۹۳ علی بابا
 ۱۱۹۴ علی بابا
 ۱۱۹۵ علی بابا
 ۱۱۹۶ علی بابا
 ۱۱۹۷ علی بابا
 ۱۱۹۸ علی بابا
 ۱۱۹۹ علی بابا
 ۱۲۰۰ علی بابا

[illegible]

آمال و راز بود مصحوب فلان فیض و در داریانی در شش بیون می از خلائق اعدای آن
دولت مرصوطة البناء می برتر صیصی بجای می شود و الا بواجب فرید اینهاج خاطر محبت و خوار
نظر می شود مرا احاطت است با دروسی و اینهاج آبای کرام آن سلطنت پناه الی یومنا دنیا
بابین و دودمان و الا پیوسته است و الا نعمت بران میروست که الله لا یسلک سبیلاً خالی را
تسلط و قهر و زنی و فاضدان آن دولت و الا زلت و تیره روزی نصیب باد و غاشته تنبیه
استخاد و ملایم تنبیه کریم و داد آنکه عوار به با اعلام فتوحات مستقر افزای ضمیر دوستی تحمیر گردید
فاتح ابواب مکاتبات و مرسلات باشد لازمال کوکب اقبال در حق کمال و نام
قطب شاه والی دکن **نوشته** اعصان شجره یا من
الفت و و داد و فرزند از نیک دلی و اتحاد نمی صحیفه و دت طراز و مفا و صده صدقت انجام
مناصحت آغاز حضرت سلطنت و عیالات پناه الهی و خدمت و دستگاه شهادت و بسالت استبداد
عالی جاه و نقاد و دودمان سلاطین کامرگار خلاصه خانان خواقین نامدار مزین سیر سلطنت
و جهان بینی جالس آنک از نیک و کامرانی مخصوص بقیامت المکال لا انظاک السلطنة و الجلالة
والعذاره الشکر و الامانه و الحصفه و الف و الا تشنان سلطان محمد قطب شاه که نظر آثار اتحاد قدیم محمد
اطوار محمد قدیم است و نیکوترین زمان که ساغر صبا کمالی در کف ساقی الطاف سبحانی بر تیره جا
و شاد کامیابی و مطالب الی در درستی نیم دولت روزا قون بر کس آتیزین صورت جلوه نمائود
نشر تسمیه الفت یحیی نموده است با بخش طامه ترین و موجب استعجاب طبع سپهر قرین گردید و این
مشهد بکرات عبارات و معنی آیات کام خورشید را شده آلود و البطلو البیام گردانید آنچه از اخبار
احوال فرخنده مال و مدعمی و ناسته و کی اعمال والی میندوستان و اتباع رقیه الاضلاع
او پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوت که انیم آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمد و
نور محمدی علی الطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در
میکامیکه آن که در عهد مست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده است پیشتر
پنده از خرد و عقل و قور بیدار خود بر می داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضخیمه
مرآت دولت خواهی و محرک مواد و الا قدیم شانهشای ساخته نیروی استمداد و اعانت

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اولیای دولت فیروزی است که او را فرساده و غدا آن گروه مخدول العاقبه که نقیض وحدت
شیعان کل الطیار پرست پیش نهاد و خالطج اندیش ساختند از سکین خجسته بندی تا اثر مباحثه
و موافقت منسوبان و ودیان والایر عالمیان ظهور یافته دست پرست است مباحثات معاندان
و یریدہ میگردد باری چون ایام ثنائی و انتقام باقی و کسباب معاونت و مواصده با مبایان
اطراف سجانی بر حسب مرام آماده و وفیقت با مادر ابو اطن قدسی موطن حضرت عالمیات سرده
از نبات ایضه صومین صلوة الله علیهم جمیع قومی دل موطن خاطر باشد که عقیق ربانیت و
توفیق توفیق با شایسته ایلی و طلب بر دانی بمنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
و دومان کورگانی در اختلاف و قوا تم سیر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سیلاب حوادث
و انقلاب زوال است مناسب عیبت و دیداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری خیابان
می نماید که با صدیقین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر اسباب نشات اتفاق امیران محمد قواعده
آداب الی نگارش یافته برسم و همیکه آبای عظام و الامتظام من نمیدیدند و حفریه و فاق و حسن
و اتفاق سجری و ضعیف مشکوک دارند که برایشان کات آن مخالفان کمال عیبت بر سر حاصل و از خیال
تسلط و اقتدار چون ایوان کای میانی مسدود و باطل گردد و بوقت ایام تحصیل نام و امیر عادی بدو جام
بشعلیق نذیر یق تدارک و تلافی عرصه کمال و مساحت قبول اضیاء و صفا و انجمنه و از آنجا که شاکل خلاص و
اوضاع آن زمین مجبان تعجب کشش با وجود و بدو ظاهر می پیوسته منطبق نظر عاطفت اثر بیانشد ظاهر
اشرف را با نظام سیرا کمالی و دودم سلطنت و جهان بینی با علی مراتب تصویب و طبع تحصیل مطالب
انچه شایسته اعلام و تقدیر و تکرار و از آنکه در هر اسباب طمحات انقباض ظهور درین وقت بخت
الوقت و دوا پس مراد و قدیم زامه و همیکه تمام ایداد خاصه یغیر لردانه تصویب است امم موجود که و خلوت
نشر و اوج گلزار محبت و دوا نموده بعد از آنکه چگونگی حالات کائنات ها را که و از این امر است گفتاری
اوست محبت نمود و بخورده و در کمالی عالی منزلت خاطر هر گزین و فراموشی بسیار اگر درین مشا ابله
راستبار توجه صبر انور بدیافت انتقامت احوال گرامی بزودی نصرت الفان و دوا و عیبت و
مخدرات خاطر شریف را لباس شایسته اند و علم خود اندوختند که چون علمیت کنی کارگران و
ایده و فن خوف و حول نموده گلهای مال از نفی با عیادت شکفته و خندان و ریاض کمالی همیشه

که بدو تنای دید بیزیری و معرفت و معاضدت این دودمان معلی دست جرات از امان اعمال
خیر مال ایشان بریده و پای جرات از خشن آن مملکت کشیده بود و محال تسلط و استبداد یافتن
افتاده و غیبت و غارت احوال مسلمانان و شیعیان بگریز بازده چندی در این ~~اخت~~ اخت گشت
که و مانعهای ملک در آن روزه کشای سوار آن مرد و دشمن بود و بواسطه سال مرغوبی که
و بواسطه قدیم کرده اند از آنجا که خاطر مهر این تحقیق ازین متوجه نظام احوال خیر مال و اقوامی
اسباب کافی و کام وائی و اقبال ایشان میباشد بحیث تشدید مسانی عمو و تحقیق احوال عاقبت
نموده است ~~در~~ در احوال گشت آن بنوده داده قدیم مرزا محمد مفتی که تبار خاصه شریفه را روانه
آن سوز و صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور از تفرقه کلیهای راز و رسانیدن
نوجبات اهل فیاض این پیشین بجهت و دوا نشسته بعد از او که مطالب و کمالات ضامه علی بر
احوال مرجع نموده و توده رسائی استقامت احوال فیوزی احتمال آن عالیجاه خاطر مهر
فرموده است ~~را~~ راقین انبساط و اطمینان گردانید چون تفتیش ناگزیر سلطان بهر وقت ~~بسیار~~ بسیار
بما یون رسید ای امر اسم تغریب و تنبیت بر دست مبتدوست نواز لازم می نمود و انداخته
ما بین امر لازم الامداد و فرمودیم که در ملک کدورت و مرآت ضمیمه اقدس را که از وقوع این قضیه ~~لال~~ لال
امر و داده بصیقل اندای تنبیت ~~استدلالی~~ استدلالی آن نشانسته از ننگ و فاندی و سلطنت مصفا سازد
از آنجا که جنس غیر از آن بنای حیات و منزلت بی نقای جهان فانی گذشتنی و شربت مرآت آن
به ال و فواجیه نیست بید است که آن گاه دل غم شناس از حدوت این معصوم که فردی از افراد ~~لا~~ لا
که نیست خود را بفرموده است نشانه خطین رضا و تسلیم سلوک خود میداد و در این وقت که بنای
دولت دودمان گورگانی از بیابان کجافات محال ~~قرین~~ قرین اختلال و قوام سیر جهاندار و فوایدی ~~الطافه~~ الطافه
محمد است بنیاد نهشینی بی ثباتی و زوال است تحقیق ناموس سلطنت و در بنادر و شایسته محبت سلطنت
شمار می جهان مینماید که بر سر و زمین آبا خاتم سلطنت بجا به مشارالیه متفق و هم باز و تبرکات ~~فقیه~~ فقیه
به کثرتی صاحب نیر و بوده چون ~~ایام~~ ایام تلافی و نظام باقی بساطت این ~~و~~ و باطنی ~~الانفاس~~ الانفاس ~~فاد~~ فاد
حاصل ~~ام~~ ام داده و فقیه است عالمی ~~ای~~ ای طهرن ~~تایا~~ تایا ~~و~~ و تحصیل نام و قدیر و کوشاری ~~مهم~~ مهم ~~و~~ و حاکم
ننگ کدورت از ~~رشته~~ رفته ~~قالب~~ قالب درده نوحی نمایند که ~~از~~ از فانون ~~و~~ و نخت و دیداری ~~کامعه~~ کامعه ~~فرز~~ فرز ~~جهان~~ جهان

گشته میا من حسن بخیتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین الیکال رعیت هر اس عاجل راه خیال تسلط
و اختیار چون ابواب اقتدار رسد و در کل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علامت
مواد محبت و اعتقاد این نیازمند نگاه احدیت تصور نموده در طی طریق کامجویی و مطابقت این مطالب
لازم الی الامر بایام خوبات و مکونات ضمیمه خالصت تخمیر سیرایه انوار اعلام پوشیده که کارکنان در نگاه
سلطنت اهلون بفرزخ مقرون گردانند و درین سوا بود و اما جاه مشارالیه نیز سفارشات مستحضر
رقم پذیر خالصت گشته ظاهر است که لالی مضامین تحقیق آئین رازیو حسن قبول خواهند ساخت
همواره مقام دولت و مقرر سلطنت تجلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی را رسته و محمل باد
نامه که بعد از خاتمه نوشتن متناشایان نسبتا ساری اسرارمان و بسیار
خیایان حدائق پر نور روز جهان که باده نشان میکند راز ولادت شناسان رسائی حقیقت و مجا
اندوختن نشان غرضی و بوستان عالم نیوالی گلیا در رنگ نبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از
موافقت و مصادقت نشان نداده اند و گوی که بوی بهار آشنائی بنشام قدر دانی رسید
همواره ازین باده بی خمار سرشار و با نهایت سستی مانند عنده لیب از دقایق سرشته محبت خبر دار
می باشد اندر آنکی خاطر محبت ذخائر و ضمیر صداقت آثار مصروف پاسداری این امر والا و بخوری این
گوهر گران بهاست و تقریبات حسن و وسائل مستحضر جنبان این امر و حسب الزامات
می گردد و درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که بریزی و عنایت بنیایت بدیع اش و جان و
الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خوشدلی بر بهره آمال و دامانی کشاد
و احسان حصول آسای آماده است فلانی را از نشان آئین احتیاط و رانه نرم قدسی ارتباط نموده
همواره شاد طلب و آئی بکام و باده احراز مطالب در جام باد **نامه که بعد از خاتمه**
خان نوشته پیوسته ساع سلطنت و اقبال و پیام بهمانانی و جلال از یاد طلب
روایه آمده بود و نشایاب کامرانی نباید باشد بعد از طی سباط خوش ضمیر آسمان پیوند با حراز
ملاقات از چند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگار و که چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت
آسمان و شرف دست همت آشنایان فطری قرض و ادای آن مانند فرائض خسر فرض است
درین وقت که فلان^{۱۴} وانه شده بود و تهنیت که در نظر محبت و الادا بد جز سلامت حال و خوشوقتی آنوالا

گشته میباشم تن بختی و اتفاق بعد از این که بموضع احوال رسید و براس حاصل راه خیال تسلط
 و اعتدال چون ابواب اقتدار رسد و در نظر گردد و استحکام در وابط و توافق طریقت را اعلام
 مواد محبت و اعتقاد این نیازمند نگاه احدیت تصور نموده و طی طریق کما مجتبی و مطلب الی امثال
 لازم الی الله بنام خوبات و کمالات غیر خالصت تجسیر بر اینها و اعلام پوشند که کارکنان در نگاه
 سلطنت اهلون بغیر انجلی مقرون گردند و درین سواره و احوال جاه شاریه نیز غارشات منصفه
 رقم پذیر خالصت گشته ظاهرست که لالی برضایین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت
 همواره مقام دولت و مقرر سلطنت تجلی کما مرانی وزیر نصرت و شادمانی را رسیده و محمل باد
نامه که بعد از خان نوشته متماثلان بینا نسری اسرار همان و سیار
 خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده نشان میباید که راز ولذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز
 اندوختن نشانه خضری و بوستان عالم بخوانی کلید رنگ نبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از
 موافقت و مصداق نشان نداده اند و کروی را که بوی بهار آشنائی بنشام قدر الدلی نرسیده
 همواره ازین باده بی خمار شرار و با نهایت مستی مانند عنده لیب از دقایق سرشته محبت خبردار
 می باشد لکن آنکی خاطر محبت و خاخر و ضمیر صداقت تاثر مصروف پاسداری این امر والا و بخوری این
 گوهر گران بهاست و تقییرات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنیان این که در حجب الریاض
 می گردد درین ایام محبته آغاز فرخنده فرجام که بیزوی عنایت بنیایت میباید انس و جان و
 الطاف بی نهایت خالق برین و آسمان ابواب کامرانی و خوشندی بر چهره آمال و امانی کشاد
 و احباب حصول آسایش آماده است فلانی را از نشانی آئین اختیار و روانه نرم قدسی از بنات نموده
 همواره شاد طلب و آلی بکام و باده احترام مطالب در جام باد **نامه که بعد از خان نوشته**
خان نوشته پیوسته سماع سلطنت و اقبال و سپاه بهمانانی و جلالت از باری و طلب
 ره آسمانی بوده نشایب کامرانی و جاوید باشد بعد از طی بساط غرض صیر آسمان پیوند با حراز
 ملاقات از چند ربوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگار و که چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت
 آسمان و شادمانی بدست بهمت آشیان فطری و رض و ادای آن مانند فرائض خمره فرض است
 درین وقت که فلان وانه شده بود و متوجه که در نظر محبت و الادا بد جز سلامت حال و خوشوقتی آنوالا

تبار رفیع خدا نیست لازم است که با سال این تکرار دوستی محکم سلسله پیوسته گردیده است تمام حکومتی
دست مرصعیه السیاحات تاجد قیدی از شراب لعلی که قفل و دیگر اکلیله باقیوت و روح را کسب و جان را
تو نیست چراغ راه گمانی نموده بعد از ترنما می این صفای یکدیگر گمانی با همکار شد کامی بی غلج
که با دینی خمار محمودان مفضل دوریت دماغ آشنایی را نشاء بخش سرت بی اندازه خواهد شد شام
سلطان مراد بخش نوشته تازه گلگ بهارستان دوستی و موهبات فرستاده
یونان حسن ملاقات بلبل نشان طراز صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طوی و قضا اعیان کتب
در مملکتی در وقتیکه بهرام شمس کام در خلوت سراسی حصول و محال قریب حصول از بهرقت تمامی
آرامت پیرایه خیزد که نایب در کارند آشنایان بهار بچمن و شمع با بچمن فیض در و دار زانی دشته تانشر
روح خلعت و چاشنی حلاوت و دلباخته احسان کیا دلی و محبت وادی سخنان دلاویز صداقت نشان
دوستی و ذائقه کجی و ساسم کوش بر آوازی را جنبه آلود و شکر اند و مجمع سرور گردانیدار نشان خسار دوستی
نیج شمار آبدار مطالب است در آهنگ آلود و غنچه دل محبت منزل که اگر کش نو بهار گمانی است شگفتن آفا
نماده و حال محقق واد و رسیدم اتحاد آیینیکه شیوه پاسداران کوزر موز باشد در حرم غرت که از عباد
وجود اختیار نمود و از عشق نامحوران مخدرات را از مصفا بود و دالغ رموز مکونه را که است بلیج آن حواله
زبان سخن طرازان قابل امانت داری جواهر زده اهر اسرار شده بود بموقوف عرض رسانید و بدین
حال سخنان مودت اساس شد که در بنیم ایتلاف و اتحاد گذارش و ده نام است که
بابو الغازی خان نوشته رفیع پستان حسن عقیدت و اخلاص شایم
براستان کجی و اختصاص اعیان نام مخالفت نشان صداقت عنوان ابو الغازی خان در
جینیکه ابواب بیت المصنوع کامیابی و کامرانی بفتاح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمانا کشوده
و نشاء طالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس و مطرح شده
در یافت خاطر و شش اقتباس گردید و شوق فیکه از روی کجی و دلخواهی زبان غنچه پیوسته
شروع با دای آن مایل گردید و بهر سبب بسیار از رسیدن اشارت عالی دران ابواب بنو حلیه
مقرن ابصلاص دولت رزاق فزون و سلطنت ابد متفرعان باشند بندگان در کمال افت بناه
در استادگان با نگاه فلک آشنایان حسب الزمان فضا بر این بقعه می خواهند رسانید که اگر شش بعضی

بعد از آنکه والی هندوستان در وقت در مقام استراحت و اوقات فراغت در راه بی نیل
 نیل بدنامی بر زمین احوال خود کشیده جانب و جانبی چون بخت سیاه خود برگزیده بود و بکلیف
 خشک مغمی و پریشان دماغی که در دلبست بید و او بگر باره بوس این معنی نموده داشت که
 و بعد از آنکه از اسرار و لایحه آن پادشاه حسرت و شکوه استیلا در او و بالکشی تمام و عدست
 مالا کلام و فیضان کوه شکار و لوتپهای از در آنار بصبوب بعباب قدم مار فرستاده شکار کلام
 و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی خیال در نظر کتیدان غریب و کای
 نمود که چوای صفت جرب الجرب حلت به النکاحه از کار خود متنبه نگزیده و
 و بگر باره در صدوان امر شتبع در آمد فرمان بیاون کجیمین حساس صورت که و اطال
 ولایات معصومه طی دار نشده بود این معنی را که در خطب شمرده و در بدون نقب و بگر و سید و سائر کلام
 قلمه گیری سعی بلخ نمود و دقیقه قوت و فرو گذاشت نمودند و چون کوشمال که نقوم نادان که در تیره جل
 مرکب خود چیران و سرگردان مانده اند بر دمت همت شایان فرض عین و عین فرض بود قیام
 بیک و حاجی میوه و رباب جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شام قدر فرمودیم که بر رسم منتظ
 بطون ابلغار و استتجال روانه شدن اطراف آن مخادیل را بداره احاطه در آورده و در مد طریق
 و سلاک ایشان کمانی آنها نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بجز بخت
 پر جوش روانه شده اگر بمحض آواره لشکر نصرت اثر آن گروه خیرت پیروزه قرار برقرار بقیارت خود
 باشند بمقتضی تیغ درخشان زنگر زای وجود آن ملک شمرستان گرد و در ایات نصرت
 نظام نیز تاملد و بلیه بلام در حرکت آید آن تیره بختان بدال بوس خیال محال نارسیدن لشکر
 خضم فکن عدو مال ششماه متوالی در بدون سبیه و نقشب خاک او بار برفیق اعتقاد خیمتند و
 ذوالفقار خان بیکو یکی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحقان قلمه ریح البیان منب الاکان
 بر روز و بر بخت ایشان رنجیه جمعی کثیر جمعی غفر از آن معافیتان را آواره و بار عدم میگردد و اینند
 و امارت ششماه که عساکر نصرت مانده از اطراف و اکناف ولایات محاکم محرومه که بحسبست بکار
 و در بختیست بی حد و پایان جمعیت نمایند و نقوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از
 انصافای نزدیک شدن لشکر قیامت اثر جمعیت تمام یورش نموده و بلوغ فوج از آن استخوان

نیل بدنامی بر زمین احوال خود کشیده جانب و جانبی چون بخت سیاه خود برگزیده بود و بکلیف
 خشک مغمی و پریشان دماغی که در دلبست بید و او بگر باره بوس این معنی نموده داشت که
 و بعد از آنکه از اسرار و لایحه آن پادشاه حسرت و شکوه استیلا در او و بالکشی تمام و عدست
 مالا کلام و فیضان کوه شکار و لوتپهای از در آنار بصبوب بعباب قدم مار فرستاده شکار کلام
 و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی خیال در نظر کتیدان غریب و کای
 نمود که چوای صفت جرب الجرب حلت به النکاحه از کار خود متنبه نگزیده و
 و بگر باره در صدوان امر شتبع در آمد فرمان بیاون کجیمین حساس صورت که و اطال
 ولایات معصومه طی دار نشده بود این معنی را که در خطب شمرده و در بدون نقب و بگر و سید و سائر کلام
 قلمه گیری سعی بلخ نمود و دقیقه قوت و فرو گذاشت نمودند و چون کوشمال که نقوم نادان که در تیره جل
 مرکب خود چیران و سرگردان مانده اند بر دمت همت شایان فرض عین و عین فرض بود قیام
 بیک و حاجی میوه و رباب جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شام قدر فرمودیم که بر رسم منتظ
 بطون ابلغار و استتجال روانه شدن اطراف آن مخادیل را بداره احاطه در آورده و در مد طریق
 و سلاک ایشان کمانی آنها نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بجز بخت
 پر جوش روانه شده اگر بمحض آواره لشکر نصرت اثر آن گروه خیرت پیروزه قرار برقرار بقیارت خود
 باشند بمقتضی تیغ درخشان زنگر زای وجود آن ملک شمرستان گرد و در ایات نصرت
 نظام نیز تاملد و بلیه بلام در حرکت آید آن تیره بختان بدال بوس خیال محال نارسیدن لشکر
 خضم فکن عدو مال ششماه متوالی در بدون سبیه و نقشب خاک او بار برفیق اعتقاد خیمتند و
 ذوالفقار خان بیکو یکی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحقان قلمه ریح البیان منب الاکان
 بر روز و بر بخت ایشان رنجیه جمعی کثیر جمعی غفر از آن معافیتان را آواره و بار عدم میگردد و اینند
 و امارت ششماه که عساکر نصرت مانده از اطراف و اکناف ولایات محاکم محرومه که بحسبست بکار
 و در بختیست بی حد و پایان جمعیت نمایند و نقوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از
 انصافای نزدیک شدن لشکر قیامت اثر جمعیت تمام یورش نموده و بلوغ فوج از آن استخوان

نیل بدنامی بر زمین احوال خود کشیده جانب و جانبی چون بخت سیاه خود برگزیده بود و بکلیف
 خشک مغمی و پریشان دماغی که در دلبست بید و او بگر باره بوس این معنی نموده داشت که
 و بعد از آنکه از اسرار و لایحه آن پادشاه حسرت و شکوه استیلا در او و بالکشی تمام و عدست
 مالا کلام و فیضان کوه شکار و لوتپهای از در آنار بصبوب بعباب قدم مار فرستاده شکار کلام
 و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی خیال در نظر کتیدان غریب و کای
 نمود که چوای صفت جرب الجرب حلت به النکاحه از کار خود متنبه نگزیده و
 و بگر باره در صدوان امر شتبع در آمد فرمان بیاون کجیمین حساس صورت که و اطال
 ولایات معصومه طی دار نشده بود این معنی را که در خطب شمرده و در بدون نقب و بگر و سید و سائر کلام
 قلمه گیری سعی بلخ نمود و دقیقه قوت و فرو گذاشت نمودند و چون کوشمال که نقوم نادان که در تیره جل
 مرکب خود چیران و سرگردان مانده اند بر دمت همت شایان فرض عین و عین فرض بود قیام
 بیک و حاجی میوه و رباب جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شام قدر فرمودیم که بر رسم منتظ
 بطون ابلغار و استتجال روانه شدن اطراف آن مخادیل را بداره احاطه در آورده و در مد طریق
 و سلاک ایشان کمانی آنها نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بجز بخت
 پر جوش روانه شده اگر بمحض آواره لشکر نصرت اثر آن گروه خیرت پیروزه قرار برقرار بقیارت خود
 باشند بمقتضی تیغ درخشان زنگر زای وجود آن ملک شمرستان گرد و در ایات نصرت
 نظام نیز تاملد و بلیه بلام در حرکت آید آن تیره بختان بدال بوس خیال محال نارسیدن لشکر
 خضم فکن عدو مال ششماه متوالی در بدون سبیه و نقشب خاک او بار برفیق اعتقاد خیمتند و
 ذوالفقار خان بیکو یکی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحقان قلمه ریح البیان منب الاکان
 بر روز و بر بخت ایشان رنجیه جمعی کثیر جمعی غفر از آن معافیتان را آواره و بار عدم میگردد و اینند
 و امارت ششماه که عساکر نصرت مانده از اطراف و اکناف ولایات محاکم محرومه که بحسبست بکار
 و در بختیست بی حد و پایان جمعیت نمایند و نقوم پریشان کردار مشغول بکار میبودند بعد از
 انصافای نزدیک شدن لشکر قیامت اثر جمعیت تمام یورش نموده و بلوغ فوج از آن استخوان

شیخ بزم فلک چهارم برکنش و سلاطین سلاطین و قتل اشتغال و دشت تا آنکه قریب بیست هزار
نفر از آن بدبران طعمه تیغین لقب و آقا شیخ تفنگ و دیگران تیغهای آبدار بجز کردار گردیدند با کامی
و جلیت جبر از تنگ و نام بارادار برطایبای رسوائی بسته گنجه سخت و رسم ساق آواز
دشت فراگشتند و نظر علیخان و قان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی از ترغاب کسب کرده و چو
نموده جمعی گنیزان بیجا قبیلان را طعمه تیغ از دما کرد و درستان از درشتار نمودند و بنیخیر فیضیت
آورده آن قوم تغلب حدیث را آورده صحافی فرار دادار نمودند احمد و المته که مجد و فتح
چنین ششین قرین حال اولیای دولت و دین گردیدند و کوس بلندی قدر و الایم مع ساکن
شماره الهی بقدر خیر سائیده یزعی استعد است دولت ایدیت مواظبت نماید
استیصال حقیقا سلطنت پناه فلان بشیقت متناهی و مرحمتی بی نهایت خزان
مشوق و امیدوار و مستلزم بوده بماند که از روزیکه ارض قضا نوس دولت را
رام نواب هایون با نموده ایواب انجام مطالب و آری بر روی آمال ماکشود پیوست
شاید مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد غیر پیشرس حدیقه ماست از آغاز آستام
صبح دولت و استیز از روح اقرای سلطنت که مشام عالمی از نسیم غیر نسیم و عجب الین و
دماغ جهان بانی از شتام آن شگین است بواره گلستان همیشه بهار نصرت از رخات غمام فوفا
الهی تازه و صغیر غنایب فتوحات جاوید بایست از منون بلاغت مشون ملا و ملا
النصر **و بعد** الله بلند آوازه است و معاندان این دولت و الامانند معارضه
مرآت صافی ششیل فنا و اعدام خود کرد قار و از مکه خود متصل و از آرا از درین وقت که مقابل
سینوف درخشان غازیان خلف نشان بفرمای **و بعد** الله نورانی و عباد
از کشتنش ابواب غلقه قلاع دارالقرار قدما و رست قرین دادر و توابع و سایر حصون و قلاع
آن خود و که هر یک در ستانت در صانت با قلاع سمیع شد و الاف مساحت و مساوا میر و
حال نموده در سلطنت هرات تقریبات جامه و حلال گردید و عالی سهند و ستان که بایستی
و سایر برقی توام نموده از صفای این شهر در قیام اندیشه است و نیز گشته بخال محال و تصوف

بر تو بمقابل سیوف و دشمنان سپاه جنگ جو باز دست نشاندگی قیامت اثر بر انقوم
بی سرو پا در گذرد و بی میان وجود صغیر و کبر و جوان و پیر ازین سیل بی امان ویران و بکلی
و جبارت بر دلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و انداز شیوه این دو دمان و الا و سلمه
معلی است افتخار با تبار استلاف الکرام بر دست همت عین فرض و فرض عین میدرخیم که آن ایالت
پناه را نیز از کیفیت تسلط نفوذ قاهره و فوج و سنی اقبال را بهره اگاهی فرماییم که اگر گوش
هوش با معنای فان و حب الاذعان گشوده قبل از انکه کار بیورش منجر نشود عساکر منصوره
نفرمای آن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** تصرف در بروج و باطن قلعه و حصار نماید از در احاطه
و انقیاد در اید بازار اطاعت پیشک و خدمت سگالی آن ایالت پناه را با فسر و خراج
مطالب و اسعار مآرب سر بلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این استخوان خلافت مکان
در سر و پر و از معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت علی از محال ملک
محمد و سر که صاحب هویت آن محمد و امثال و اقوال لای امرای ایران و هند و سنان تواند بود
منناز و سر فراز فرماییم و اگر آرزوی وطن مالوف عنان تاب این غم صواب باشد یا نباشد و بخت
مشمول عنایت خردانه فرموده حضرت انصاف از زانی داریم و در نظر کارگاهان دانش و دانش
و در دست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قریب باش نظر تلاش را گشته شدن محابو
و بر دانی نیست جز حمد و ثناء بر مظهر مغفول شاهان چین و تاتار و رنجه دگر دشمن را به بخت و شرم
بسیار ترجیح میدهند و معذرا و غم و محوش قاهره و مکرنت جو جابه بر مرتبه نیست که حصه آن بر خیال دوز
اندیشان و عاقلان و تدبیر استیاری اعداد و لاینتهای منتظر دست و محدودی چند که مباحضه
آفتیان در آتش این چار دیوار اظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت نظر و دریا و دوز
بجویند همان تار است و شمع فتنه طمع مبارک ایران در زمان ثواب ثاقان عنوان بگان
و استخلاص آن خاک دلدیر از ابادی تصرف رومیان که بکویت لشکر و عدت سپاه زبان و زبانان
اند و مسامح و جوان رسیده خواهد بود و پدید است که این نو ده خاک را که میانی آن چیست در
پای نبات و قرار فتنه اند و پیش حملات این جمش منصوره که با صدقات ایل و خوار و
شورش سلاطین و مارد و مسامحت و لاف میاد و پند بای نبات و یاری و از نیت

فصل فاعل با قبول کذا ۱۲ به طول بر باشد ۱۲ در حالت عطف ملزم باشد

عنایت خاصیت که بر تو مهر منیر مقتضای آن کل را در رک شایع نکین و قیمت لعل و بایه
 رار صلب کار بپا خنجه بیناید و همین معنیست که انسان را از زمره امکان و معتبر اعیان تاج
 امتیاز بر سر میگذازد و نه تالیف اصل و عقد امور بکفایت و قبضه در پیش می سازد و لطف
 گویندش عین است که در کره قطره باران فیضان لبه مست و عروس حمله نشین چو نبات
 که طرازش پیرایه وجود در انتظارش نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل
 تازشیت بی پود و خیال ایوان شیع الارکان بر یک وان بود است مینو اگر آئینه قابلیت نباشد
 صورتی بقبول طبع جلوه طور نمی نماید و اگر مرآت آئینگی و سطره گرد و حسن وقوع آشیان قاب
 حجاب از چهره ظهور نمی کشاید نیم و زرد از تمامی عیا که سوت فروغ خورشید و ماه در برست و
 عینک از زمین صفای طبیعت رتبه اهدام بر پیش ارباب نظر لید از فروغ عنایت و الوارز نیست توان
 همایون ماکه چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است مقتضای الکائنات
 مکانی که کما درین الذکرب و الفضا بعضی از زندگان را بعلت
 قابلیت مواد حصول استعداد بر تیره والای قرب سرفرازی سازد و پایه قدرش را از انکساده مثال
 می افرازد و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلان است که در بار حیلک انظار
 انظار احسان و مبط فیوضات بیکران گشته یو مایو مایل آفاقا تمیضا طبعین حسن خدمت و اهل
 کاروانی و کفایت جذب آثار محبت بیشتر از پیشتر مینماید و یکی از جوهر امور مکتومه که باورش
 اندیشه آن اخلاص پیش از معدن خفا و خفایه پیگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادون طلب
 و نقره ملک ایران است که از عهد پادشاهان الی الان نشان آن درین دیار تازی عتقا فزانی
 وجود کیمیای بود صورت وقوع آن در آئینه خنمال نیز بدشوار ی چهره مینمود و در عهد وزارت و ایام
 تقابیت وزارت پناه مومی الیه ستمی بجای اسم آرکشاد این ستمها هر گردید و آوازه ظهور بر
 امر غریب از حد و دروم نادره نونگ رسید و باز ای این خدمت سگالی و درست خیالی
 مومی الیه را مجددم منظور انظار احسان و اطفا میبایان فرمودیم رستمیکه در باب
 طلب مولا محمد حسن کاشانی نوشته شده مولانا محمد حسن کاشانی
 بیکران شروانه مستمال بوده بداند که چون با سدراری نگر خنجر بازی انعام منعم و وجوب تجسید در غور

فصل فاعل با قبول کذا ۱۲ به طول بر باشد ۱۲ در حالت عطف ملزم باشد

۱۲ اناس معلول از بعضی
 از بعضی معلول از بعضی
 از بعضی معلول از بعضی
 از بعضی معلول از بعضی

فصل فاعل با قبول کذا ۱۲ به طول بر باشد ۱۲ در حالت عطف ملزم باشد

فصل فاعل با قبول کذا ۱۲ به طول بر باشد ۱۲ در حالت عطف ملزم باشد

و بادشاهی و پادشاهی است که همه اوقات از احوال امور مملکت ملک اری و زمینان
و نظر در عیایا خبر واری و ده در کمال تقیظ و بیداری الطلب حضرت باری تعالی ایشانند
چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بر او اسطازدن و محاکم و اقامتی بکنند
ممالک محروسه باشد بعضی مقدس برسانده از خوان عدالت استلذا از توانند و نموده و کمذا
بنابر هویت وقوع این امر اعم مقر فرمودیم بر مکتبه حجت اجزای آب و
سیدورغال محمد بیک اعتماد الدوله نوشته و بهنگان کشتار وجود
کائنات و غارین نهال استی موجودات که فرخ آسمان از آبیاری قدرت بالغه و حضرت
نهال زبان با شمار گنجین شکر و سپاس باید و کشتار اجزای عیون خورشید و ماه که با
نگینی بهار و خزان حدائی پیوسته و سیاه است چراغی در راه تفکر این پیش فروخته و نیاز
روشن ترین چاهی راه و رسم آبادی آموخته که با حیای اراضی اموات که بکارگی حضرت
سعاد اجزای عیون و قنوات که شبیه حجره جناب مقدس موسی است هم چراغ تحصیل
مال افر و زمره هم ذخائر مشروبات بخوردی اند و زنده از آنجا که احتیاج غذا افراد انسان
از انواع حیوان را با کاشتراک حاصل و اقدام برین امر جمایت شحمه عدالت سلاطین
بناگین کاست و حقیقت اشغال شیوه ستوده و هر است اقلیم وجود و فیزی حیاتی از فضا
بر عدالت فرمانروایان وقوع نیست و چنانچه مشفقان این شغل نیل در ابقای کرامت
خسروان گردون توانان حقی ثابت میباشد بر زنت بهت بادشاهان الاشان نیز حسب
لایمست که در مقام پادش درآمده تلافی این نیکو ندگی بر وجه این بی تخصیص معنوی که حجت
و صدق نیست ثور و بی و مکتبه نیز علاوه آن بهار مکتبه حجت وزارت مرحوم
فرز احمدی نوشته وزیر میوان از نشان به فرمان اعطی کلینی خلقه که تو هدا و
صاحب تم نشور حلی ظهور آن فی خرات کایا که اولی که طومار بندای شب روز زمان
مهر آفتاب و ماه نموده و فقر وجود در با افراد مکونات ترتیب تر زمین اده از روزیکه فرمان
نصبی ای جهانگار بطغرای غازی در مکتبه مملکت کایا بنی که کایا من بعدی
موقع فرمود و فرمان روالی لازم را در مکتبه و خلوه و دوام بنام نامی و اسم کما جمع نموده است

والله جل جلاله غلب على مصروفه و معطوف برسانت که جمعی از خبر اندیشیان کاروان و مجتهدان علم
نوامان را که حال فرخ حال شریعت مصطفوی را به پیروی داشت و کمال و کمال فضل و فضال
فیزین محلی ماحیه یابست تدار ایشال و اقوان بنو لطف و حسان متناز سخته بهما نصب لب
و مراتب ارجند ارتقا و اعتقاد و ایم و صدق این مقال صورت حال فلان که در وطن هاش
و کلان از مشبه بهاریادت و نجابت با ائمه علیهم عقلم و اقلید شیر و هلال طبعیش با اوار کمالات صورت
و معنوی از بهر سیرت لهند از ابتدا ای فلان **رقیبه که در حله نوشته اند میر حلیه خان ذل**
اخلاص متزل پیوسته بضای اقباب بدی الاثران عنایت و اقبال بادشاهانه که در وسط السما
نماید و ترقی نشرف و غنیاید و فتن و حدیقه بندگی کجاستی را به شجاعت صاحب مدارا لطافت بادشاهانه که
انجمن خراسان طاعت ابدیت باید رسیدار و گلشن است بلند که در حدیقه خلاص مضمون و در حدیقه بندگی کجاستی
مشون که درین وقت بار سال کن خود را در سلک بابایان افغان پیوسته سی تخیر و خاطر خطی قلاب زبانه
و مشکک گردانیده بود و تفکیک میاثر رسیده خدمات آن اخلاص یقین که آن **نوشته اند میر حلیه خان ذل**
انچه در هر باب معروض اظهار دریافت والا و ضمیر خویش ضیا گردانیده بود و مستبصر با اوار
ملاحظه و ششوی بضای مشابهن شد آن اخلاص شعار بندگی زانو که در ترقی نامیر شناعشیم
بر جسم بیکران خرد و نوازش بل پایان خدیوانه بخوابی که **نوشته اند میر حلیه خان ذل**
ستاره و مستوفی خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صدقات آن
سلسله یازده قلب شایسته بدین دوران خلافت مکان و نشاند و در پی شش طریقین بر عالم الان
عیان و مستثنی از شرح و بیانست ارا و خاطر والا و طبع معلا تعلق بدان سیاست که در حدیقه
این اتحاد و وقوع انقلاب تازه بلند آواز گردیده از انوارین پیوند و سستی غرت اوراق سعادت
انوار کام طلب دانی مشوبان این سلسله علید شیرین گرد و تبلیغ این اعدا عده تفریر و بران
که بار بار شده بود و در تفریب اخبرت محلی **نوشته اند میر حلیه خان ذل**
معروض اندازند که بتجدید آن قیام نموده باند و چون آن یاد است پیام شایسته آن بهر مت
که از دست نه این خاک بینان بهر جمع و جان بهن الاقران نه و از رد و بهای که نامهربان و افغان
مقدرب حضرت **نوشته اند میر حلیه خان ذل**

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
روزنامه کیهان
شماره ۱۲۳۴
تاریخ ۱۳۵۷/۰۵/۰۵

اور اسی ای عشتار کہ برکائی
او عشتاریت و شگوفی سے
آن سعادہ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پیشانی

[illegible]

ای بابی بگوید
آن دو بار که
مطالب که
کتاب خشت برین
در این باب

چون شک ایشار کام حیدره اند و در ظل طلیل بفرغ اقبال در فاه حال غنوده وار سیده لندا
 نایب حسن خدمات و مقوم فکری آبا واجداد و فلان **در میاچیت برهان سلطان**
حاکم بحرین از روزیکه گوهر آبدار خلافت و بخت یاری و در آفتاب فرغ سلطنت
 و جهان داری که شجاعت غنایت بیغایتی و رشیدت سعادت پرورده و صفت سینت مبار آورده
 نایب افسر امتیاز فرمانروائی نواب همایون ماکشیر پیچیده منظور نظر و الاطع ضمیمه قیاب نظیر
 معلل است که جمعی از بزرگان و گاه خلافت پناه که آفتاب غنایت کابل و عدالت شامله
 بر ساحت احوال ایشان تافه متصف صفت صفت خوش سکوی شده باشد ایشان منظور
 انظار غنیات فرموده تمام هم جمع از عباد و اسد که بصفت تشیع و صلاح دینداری انصاف
 و شته باشد و رقبه کفایت و حسن ریاست ایشان گذاریم **لندا و میاچیت**
 ذرات کامل السجیات نواب همایون ماکشیر بنسب علو حجب و جوی صدق انهای مروج البحرین
 ملتقیان از سراسر سلاطین و ایشان امتیاز تمام دارد و بقصد انیغنی گوهر قابلیت خانه زراوان
 اصناف خلوص نیست صفای طوبی الرفیعان انعامات و صنوف غنیات ایشان که در
 کفایت خاتم خاتم حدود و نفوذ مالکات محصور تو اندیشود و صورت ایشان از این احوال **خلدان**
 نام و پیدایی بود دارد که از نسبت بندگی ابوی و خانه نژاد بود و همین مذهب طیفه انوار غنایت
 گردیده و به منظور بودن انظار غنایت رسید اند **در میاچیت**
در میاچیت از بد و طلوع نیز سلطنت و ران عدت که ناظر کارخانه امکان منظور جهان
 و جهانیان انی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن سیمیم انضای آید آن که غیر القیاق لقبه دارد
 بکل آفتابی مآچیه ای اقبال نواب همایون بها و ضمیمه است نموده همواره هست لا حولی نیست
 معالی ضرورت معطوف برست که ساکن اهل اسر و منازل ساکنان آگاهه بین معاری غنایت
 چون رای عقیقی ایشان محمود باشد **در میاچیت**
ابو صالح صدر ممالک صدقین با طوق آفتاب قوسین اولاد و در اینهای صراط
 مستقیم **قوت البیة علی الملتک** که ذرات کائنات بفرغ آفتاب جالس کشور شور و ان و هم
 افلاک بهوس پر و انگی شمع عارضش بتیایه که در اندر نزل لال و شرمشال بابت طهرات و رانی

[illegible]

خواص صبح سلطنت تریاق اگر عنایت اندازد موم بموم از قلوب خواص و عوام می نمایند و این
قانون حکمت پیوسته ملاحظه نسخ زیر کساء الطاف و احسان میفرمایند لذا **دو سیاه چهره** که
جلوس **شاهی** فلان تو جهات شانه فرار گشته و اند چون سنت سینه طریقه رخصیه
سلطین جم این نیکه علیه آن بود که در صحن جلوس بر او زنگ سلطنت و الا واکتبر جایز باش
خلافت کبری که در حقیقت نور و زور علیان و بهار عالم آخر و زیر و جواست لباغ نام
و اسم سامی را مانند رخت نور و زری تجدید میفرموده اند این معنی در خاطر والا و ضمیر آسمان
ساکو کز بود و قدرین هنگام که آفتاب همتاب بر جل تجویل نموده ابواب شکستی و انبساط بر روی
خلوت نشینان آسمان و احکام کشوده زمین و آسمان شکسته و خندان و ایام بهتر کچر و جواست و
مهمذا قران السعیدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانتد از شمار و از کجرتیج قدیم جدا و بر زور و ظهور
لذا زنجیره وقوع نموده پیرایه نام نامی بطراز نیلانی سطر گرید و روس منابر و قوسهای پیرامین نام نامی است
و بهایافت و رسانید که پیچید جانفرا بعد از اتهام فلان شد **دو سیاه چهره** **رستم** **میرزا**
عبد الرحمن فارسی **اوشسته** اصطراب دید که بینا که شیخ مشکبونی بسطوط و نقاشیه
شکاک طائر آسمان پرواز و نیز در دوام راه گیر ارتفاع نیزین است از غوغای صدای ذکر حقی صور
این کلاه صور گنگا که بخای بسج قدوس و رفش اند در نقبه تواری حیرت خیزده و مردمک جهان
نور رش که در میدان مسابقت عرش تازی باشد مانند رش اصطراب زمین گیر گردیده ام
و ناخ که بد اینست توام زادن الیکار و کاشش بلکه بود و زادن بریم مضمونیکه قابل تحیر مستند
صحیح قضا گسری نو اند و در شرف و این کس که اعتقاد متقال و ششیر پرواز نفس زادن کان لای
البال بود چون حضاده اصطراب لکن ولی سخن است فربس طبع حواد در میدان قضیح
بیانی از دشت ادای چو زدن این بخور و زور و ششیر و ماه عقل و خرد و در شستان جل مرکب
منو و کرم شب افروز عقل نیک و مقام را بر سر در کرسی خیال این دراز دستی بخیر افتد چر حیدان
کلمای شکار شانه سحر کن کارب باشد کوتاه ولی قوت و درم و بقیاس آسمان بجای اندیشه
چون شنبه گشته محبوب خواب گران بها ایوای نگاه حیرت غش عظم را در مقام سر و تنی علت
دانت لایح و از بسط و نشانی ذات الکاسمی حاصل و بالان آسمان ایشان و جواهر را در روزی

خاتم رسول منصوصون اهل بیت اطهار کسرو و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام الهادیین و عیوب الدین
 لشکر کبرج قاصع الکافین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقیه امداد حذر
 لشکرها و اطباب فوجیم و بعد بر خیمه میرنده رشده بنده ان قلب دانش و محیطی کشایان سوز سنین محضی و
 نهاد که صور بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان ابرار دست و کشاد و حل و عقد و شرط و قبض سراسر می
 بنای اسکان و قصر برج اساس شجانه بنابر اعلان بنده بندگان و بنده شکر بندگان و خلقی تمام بنده
 آید بندگان اخبار از چاه سار عدم بدویش که حیرت افکار کسب نه بر می آید و گری که از گریه می
 برین بکاری افتد بنا بر خیمه رش که در زده این اکل است می کشاید بشت سپند که اکبر در ان
 مجتهد و فاع اصابت جبین الکمال میشود و لیسان اری مسکت الاعنه انش اوسن او چون اسب
 خوش خشان کجام هر کس بدو و تمیزش با پسان گنج مطالب کلمه بشت نده و اسر حارس تار بشت
 کشیدن و درین صل که ان بهاد کف کفر میرانش نهاد و بنده انش بدین تان این شت از رخ می
 حامل واده طالع مردمان را از و تاثیر نفس و تا واصل و تا تاثیرات این موزان کنگ
 این از چهره آینه مرز و انست و بنده با وجود و قدس و شایع از این انباء و در کجاست انهم
 و اما ان جهاد و بریل انوار و طبع بقی از حول این نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 مشکلف بشت نماید بنده انش بیان کرد از طر و کلمات شت نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 و درین کلام مطلب برینیه الله و سبیا چه که بر هم انخط قرآن نوشته شده
 الحمد لله الذی جعل الخط فی کل خط خطا و افسح
 مجمع محمد ثابت برای خدا که گردانید برای خط و در هر زمین بهره بسیار
 وَخَلَقَهُ فِي الْأَوطَانِ الْكَارِئِي وَالضَّعِيفِ مُجَاوِرًا وَمُسَافِرًا
 و آنسید و او را در وطناس که آنها و خطوط همسایه ای میهم و سفر کننده
 وَصِدْرَهُ مَنْظُورًا الْعُيُونِ الْأَعْيَانِ حِينَ مَا كَانَ نَاطِلًا أَوْ عِبَ
 نگردانید پسندیده برای چشمای سروران و تنیکه مشدند بنده انخط و بر کرد
 عِبَابَ تَبَارَكٌ مَثَلًا لِمَا أَوْفَرَ أَوْ أَوْجَبَ لَكُمْ دِيَّانَ الْعَطَا يَا
 و برای موعظ انخط را در طایفه که طایفه در ان لبالب است و در کتب برای انخط که برین خود خوش

خاتم رسول منصوصون اهل بیت اطهار کسرو و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام الهادیین و عیوب الدین
 لشکر کبرج قاصع الکافین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقیه امداد حذر
 لشکرها و اطباب فوجیم و بعد بر خیمه میرنده رشده بنده ان قلب دانش و محیطی کشایان سوز سنین محضی و
 نهاد که صور بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان ابرار دست و کشاد و حل و عقد و شرط و قبض سراسر می
 بنای اسکان و قصر برج اساس شجانه بنابر اعلان بنده بندگان و بنده شکر بندگان و خلقی تمام بنده
 آید بندگان اخبار از چاه سار عدم بدویش که حیرت افکار کسب نه بر می آید و گری که از گریه می
 برین بکاری افتد بنا بر خیمه رش که در زده این اکل است می کشاید بشت سپند که اکبر در ان
 مجتهد و فاع اصابت جبین الکمال میشود و لیسان اری مسکت الاعنه انش اوسن او چون اسب
 خوش خشان کجام هر کس بدو و تمیزش با پسان گنج مطالب کلمه بشت نده و اسر حارس تار بشت
 کشیدن و درین صل که ان بهاد کف کفر میرانش نهاد و بنده انش بدین تان این شت از رخ می
 حامل واده طالع مردمان را از و تاثیر نفس و تا واصل و تا تاثیرات این موزان کنگ
 این از چهره آینه مرز و انست و بنده با وجود و قدس و شایع از این انباء و در کجاست انهم
 و اما ان جهاد و بریل انوار و طبع بقی از حول این نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 مشکلف بشت نماید بنده انش بیان کرد از طر و کلمات شت نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 و درین کلام مطلب برینیه الله و سبیا چه که بر هم انخط قرآن نوشته شده
 الحمد لله الذی جعل الخط فی کل خط خطا و افسح
 مجمع محمد ثابت برای خدا که گردانید برای خط و در هر زمین بهره بسیار
 وَخَلَقَهُ فِي الْأَوطَانِ الْكَارِئِي وَالضَّعِيفِ مُجَاوِرًا وَمُسَافِرًا
 و آنسید و او را در وطناس که آنها و خطوط همسایه ای میهم و سفر کننده
 وَصِدْرَهُ مَنْظُورًا الْعُيُونِ الْأَعْيَانِ حِينَ مَا كَانَ نَاطِلًا أَوْ عِبَ
 نگردانید پسندیده برای چشمای سروران و تنیکه مشدند بنده انخط و بر کرد
 عِبَابَ تَبَارَكٌ مَثَلًا لِمَا أَوْفَرَ أَوْ أَوْجَبَ لَكُمْ دِيَّانَ الْعَطَا يَا
 و برای موعظ انخط را در طایفه که طایفه در ان لبالب است و در کتب برای انخط که برین خود خوش

خاتم رسول منصوصون اهل بیت اطهار کسرو و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام الهادیین و عیوب الدین
 لشکر کبرج قاصع الکافین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقیه امداد حذر
 لشکرها و اطباب فوجیم و بعد بر خیمه میرنده رشده بنده ان قلب دانش و محیطی کشایان سوز سنین محضی و
 نهاد که صور بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان ابرار دست و کشاد و حل و عقد و شرط و قبض سراسر می
 بنای اسکان و قصر برج اساس شجانه بنابر اعلان بنده بندگان و بنده شکر بندگان و خلقی تمام بنده
 آید بندگان اخبار از چاه سار عدم بدویش که حیرت افکار کسب نه بر می آید و گری که از گریه می
 برین بکاری افتد بنا بر خیمه رش که در زده این اکل است می کشاید بشت سپند که اکبر در ان
 مجتهد و فاع اصابت جبین الکمال میشود و لیسان اری مسکت الاعنه انش اوسن او چون اسب
 خوش خشان کجام هر کس بدو و تمیزش با پسان گنج مطالب کلمه بشت نده و اسر حارس تار بشت
 کشیدن و درین صل که ان بهاد کف کفر میرانش نهاد و بنده انش بدین تان این شت از رخ می
 حامل واده طالع مردمان را از و تاثیر نفس و تا واصل و تا تاثیرات این موزان کنگ
 این از چهره آینه مرز و انست و بنده با وجود و قدس و شایع از این انباء و در کجاست انهم
 و اما ان جهاد و بریل انوار و طبع بقی از حول این نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 مشکلف بشت نماید بنده انش بیان کرد از طر و کلمات شت نهاد و بنده که شت اهل انجه و س که بنده و بنده
 و درین کلام مطلب برینیه الله و سبیا چه که بر هم انخط قرآن نوشته شده
 الحمد لله الذی جعل الخط فی کل خط خطا و افسح
 مجمع محمد ثابت برای خدا که گردانید برای خط و در هر زمین بهره بسیار
 وَخَلَقَهُ فِي الْأَوطَانِ الْكَارِئِي وَالضَّعِيفِ مُجَاوِرًا وَمُسَافِرًا
 و آنسید و او را در وطناس که آنها و خطوط همسایه ای میهم و سفر کننده
 وَصِدْرَهُ مَنْظُورًا الْعُيُونِ الْأَعْيَانِ حِينَ مَا كَانَ نَاطِلًا أَوْ عِبَ
 نگردانید پسندیده برای چشمای سروران و تنیکه مشدند بنده انخط و بر کرد
 عِبَابَ تَبَارَكٌ مَثَلًا لِمَا أَوْفَرَ أَوْ أَوْجَبَ لَكُمْ دِيَّانَ الْعَطَا يَا
 و برای موعظ انخط را در طایفه که طایفه در ان لبالب است و در کتب برای انخط که برین خود خوش

مَوْلَجَاوَمَرَسُوْمَاوَاَنْتَ وُشْرُوْدَمَوَارِدِ بَسَائِتِيْنِهْ مَدُوْعَاوَمَشْهُوْمَا
 شامره درو رينه ورو پايند گلهاسه چمن باسه ما غراسه آن مزه دار و ليو دار
 اِذَا تَكَلَّمْتَ كَلِمًا وَبَلَّغْتَ كَلِمَةً غَايَةَ الْقَصْوَى وَإِذَا اسْكَنْتَ
 بهرگاه كه كلام كرد و رسيد و رگزار خود نهايت نهايت را و هرگاه كه خاموش شد
 صَمَمْتَ وَمِنْ صَمَمْتَ بِنَاحِيَرِكَاتٍ فَتَحَرَ كَاتِبُهُ مِنْ اهْتِزَازِ الْعِشْقِ
 خاموش شد و هر كه خوشيد نجات يافت خيششاي حركت كنده آن از جنبش عشق
 مَحْفُوفِيْهِ مِنْ عَيْنِ الْأَغْيَارِ وَالْمَعْنَى الْعَرِيَّانِ فِي لِبَاسِ اسْتِكْرَاهٍ
 پنهان از چشمهاي اغيار و معني العريان في لباس استكره
 الْكَلْبِيَّةِ مَحْبُوبٍ مِنْ رُؤْيَا ذَوِي الْأَيْصَارِ جِدْلًا مِنْ صَامِتٍ أَفْهَمَ مَصَافِيْرَ الْخَطْبَاءِ الْبَسَائِيْهِ
 سياه پوشيده از ديدن صاحب بينايي باز بهي خاموش كه خاموش كرد و لغاي خطيبان زبان
 نَاطِقًا وَتَبَارَكَ اللَّهُ مَنْ نَاطِقٍ أَعْجَزَ لِسِيرَةٍ فَتَحَلَّ مِنْ كَانٍ فِي مَضْمَارِ الْبَيَانِ
 و در عالمه گوياست و زبني كه عاجز كرد و سير خود بپوست و پايه نكس كه بود و در ميدان بيان
 سَابِقًا عَلَيْهِ اللَّهُ بِالْقَوْلِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًّا لِلْإِنْجَادِ مَا لَا يَعْلَمُهُ
 پيشه كنده او سخت آنرا خدا به تسليم بودن خود خوانده براي آفرينش انچه نپنداشت آنرا
 الْأَفَاضِلُ وَرَسْمٌ لَهُ مِنَ الْبَيَانِ مَا قَصَرَ عَنْ تَبْلِيْهِ بَاعٌ إِذْ سَرَّاهُ
 ضلالت و نقش كرد براي آن از بيان آنچه كوتاه شد از يافتن آن دست در يافت
 الْآوَاخِرُ وَالْأَوَّلُ صَادَرُ بَرِيدِ الْأَخْدَانِ وَتَحَزُّنُ نَالِ الْمُؤَدَّاتِ الْقَلْبَانِ
 متاخرين و متقدمين شد قاصد و رسان و چاي خزانه براي اشارت متراجم
 يَسْجُدُ لَهُ أَنْظَارُ الْأَيْمَةِ الْجَامِحَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ الْمَعَانِي الطَّامِحَةِ
 و سجد ميكند براي آن نظر هاي انكار كننده سرگش و فرومي آيد براي انوحشان معاني سرگش
 سَبْحَانَ الْعَدْبِ سَلِيلِ اِبْرِيْمِيَّانِ عَيْنِي مُرْغَلَطَانِ رَاوِرْ حَلَقَةِ صَحْتِ جَوْهَرِهِ جَمِيْنِ اِلْيَافِ
 ندونه گلهاي مرغ خالي مجايي شستري طلعتان ادر حلقه چشم ديده و ران اين نكست بوسكه
 بصورت نمد در كه خانه اعتبار از و تمام و لآن كلام سماوي از مكنع كاري از جن نخل است در

بسم الله الرحمن الرحيم
 در روزان سبزه گلستان
 صاحبان از دست صامت
 سر به خسته خاموش
 افروغی را جان می برد از دانه
 معنی خاموش گرداننده
 مصراع باقی نهاد و جمله کلمات
 در چنین اوج معنی و کلمات
 بلند و شمع است و در تمام
 مقرر کرد بر این خط از قلم بیان
 آنچه که گویند است
 علی ای اولی و دومین
 سجد و سجده نظر آدمی بر خود
 آمد برای انظار برای نگرش
 و در منزل انظار و انظار
 و فرو می آید برای آن خط و خط
 معانی سرگش
 بر وزن قبل بعضی فرزند
 الله عباد الهی و شکر باری
 شقایق بعضی معنی باری
 اعلان ۱۲

در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است

تقدم جناب مقدس کبریاست که موجب احسان آن دریای بی پایان چون گهرهای غلغلان کج
 و دلمان استحقاق بیولیان کوی امکان ریخته پس ستارگان دین بوستان و بیلان این گلستان
 را گاهی از رسم و راه او فروز و تابان و صرف نقد عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است و لهذا رقم
 حروف جهت آموختن روحانی و داریان روحانی در تفتیح و تفتیح آن بدل جسد نمود و در جسد
 که **ع** صرف نوشتن است **ن** بسم الله و باشد و احمدی بانی بنای
 و الای سخن را نشا و ستایش در غور است که بدخشت ازین بنا که عبارت از کاف و توست
 شش افلاک و مریخ خاک و شش جهات و روشن تو است و ستارات را ساخته و
 قیب تو بر تو گزشت را بسید و کاری عهد و سطوانات بر عرش برین افزوده ذکر حبش جان در
 تن سخن کرده و فکرش خواب از دیده بیداران سر در گریان الفاظ و کلمات برده در بر نظم
 عدم ترا دوگان اسما و اندال یعنی ستانی نواز و یعنی ربانی خوان و کلام و کلمات در بزرگراه
 افواه و محافل اندیشه و خیال باصول محش در نقش و جواهر حرمت در جسم درین محفل آبساط
 چون برای کوی انشا و حرکت شده و خیال وصال و اوم در آغوش همبستر خریده و معانی نیکین بر قفا
 الفاظ محرم تا چنانکه از لغت مشابه منظم و منثور گردیده الف که با ستارات علم و نگشت ناست
 در کعبه کوشش بر آتشی سکون و حرکت را از انارسانی را حله می دل بر از خون است افعال
 مانی حاصلی افعال در تجابوی طلب معلوم و نبودن در مقام ادبی لم و لابی گفتگو محکوم و مجوز
 حروف توحی در بوستان حمدش بعضی چون میل گرم صیفر و طالع را زلال حس و خاموشی
 چون گداز و تیز است بهر دست را طنطه لا تجر و ازبان در سر مرده و خوابانیده و ستیغیات
 را اطعام لا تقولوا بر خاک مذلت نشانیده عین را از سیر وی بینایی چشمه امیر پیوسته
 از بعد اول زبان در قوران و دنون چون مایه بر خشک افتاده در شیاک خیابان طیاران
 است این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات است چربید
 بر مرکب با جویان زبان جلوه شده و در خوش است لیکن در محفل خطوطی آنکه بس
 اتفاق سر مایه را بقضای رسد تا نقش است خفیه است سبحان الله چه بودا عجیب
 شیوه گماند که گاهی از غایت نیلای ناسر یکدیگر میگوشتند و گاهی با فانی وجود

در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است

در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است

در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتاب که در این کتابخانه است

خویش در انقادی غیر میگوشتند سوز و ناش با نهایت بیملاتگی در قید تقیص و با کمال بیخود
وسر ز بهوائی در بند ترجیع انداخته اند و شان بجدت که زبان شان بحشم
شعبدنی و جمال شان بر تبه که دین بفضیرت دیدنی است دلها را از موقوفات
کلماتش و طبعه استغاده میا و زبان را از خامه خانه شاق رشاد روان مود حیت سخفوری
جو پاست آئینش شدیده و رخوه مگوشت چون سبک بنجم صف ای بهل مرکب شکسته و
سباده ذات اتمالاش متواضعانه به در مطالب نشسته نهی شکوف بنای الهی که ممکن
شاید بران معانی و موطن تجرذ تراوان کلام ربانی و وحی استقامت گاهی از حراش
صنوبرت آبادی شگرفت پذیراند و زمانی از بحر حقیقت و شدت بگرد کار گزارانند که بندگان
در فرمانی از ایشان اگر نیست و کلدیان در گاه حق را وسیله اظهار مافی الضمیر بر حریف
گزار کاروان سخن و در برابر کی تیجان زبان نکته پردازان هر فن است هم شایسته حساب
غذا رسته و هم مملو و چهارم حد فحش جمال ضیعت و هم پرده کنشای اسرار شد کبر این به
قدرت که از یک چشمه کاریش چندین بحر بیکان جوشیده و این چه کشت که جهانی را غنیت
کنش مافی الضمیر پوشیده عقل و در اندیش همین در کار گردش دانه آسمان چیر است
بلکه در در یافتن نقطه سعید ای زمین نیز گردان است اگر مستغرقان دیبای عطشانی نهایی
در سداد ای محبت و در اندکمان را لاسه در یوزده عطیه بحد و نموده باشد و زبان سوال لغت
ناز که قدرت مکاشش جود است کشته ازین احسان بی پایان به توان گفت که با نهایت
بیداری و کمال بیداری که شیخه را در پرتو خورشید ظهورش یاراشی پرافشانی نیست بنور
معجرات انبیا و سل چرخ هدایت افروخته و بطریق سلوک مسالک سنجاق و فلاح باجساد
عباد و فروخته خاکیان را با اشراق انوار معجزات فرزندان گوهر معدن شهاب بشر و همین
آیت ام الکتاب قضا و قدر ازین رسول تقاین و نتیجه معجزه کبرای نشاتین انکشت نهای
مقربان در گاه حدس و مشار الیه بحمان خلوت اسن ساخته ماه تمام را از فروغ طال ناز
اعجاز کائنات شکست در کار انداخته و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین مستتر
یکسو انداخته علی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن ابی طالب کاشف غم و مخرج دین و قاضی غم و

و ترانه غنچه شب آهنگ زمره فریاد و ست از جود زلف زبان عارف بهره حق میرود و طالع
سرخ میگوید در ویش ثروید و موه که زبانش رفت تا شست به تکلیف احتیاج
حرف شانه زبانه می آرد و میرود و شاعر میگوید سر شانه می دارد زبانه انان یادش
که زاده و پرورده شهرستان پیش اندوید مانند که غزای عجز استهای توان من می محک عبا
ایند عوی و بویه اخلاص یعنی سرت و از نجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جواد
در جوش و هم از شور عیان فریاد و جان خوشی نواد خروش میباشد ناله زار که شیراز و حلقه
صفویان صاحب طال تواند بود از دانه طوق قمری خارج نیست اشک مرشار که گنجی حدیث
کل تواند شد از طرف پیمان دل غنچه است آینه سحر خیزان گویند که شعله شوقی که از دل بلبل با
مکشند و قمری سیج زاهدان هرگز گردان نگردیده و حیت اسلام و تسلیم خاموشان بار بسته
زبانی کبوش نگه سخنان و بستان عرفان رسیده از استقرار در مقام سکالین حمایری و اینک
ناله که از دیوار پرورده که در پیش سنگان ارباب طوق از کنایه خارج ادالی شدند و در سلطان
بجواب که کدام فطرت از آنکه از صدق گوهر در دمان دارد و در خاموشی است شمرنده و تیره و با
اوج سعادت نیایش از روی ایشان از ان والا ترست که صید دام شرف و صفت سخن با
شود و پرورده گاه عتاب بخمال از ان بالا ترست که شایین بسته از بان بنوع انسان
باند از ان پرورده طوطی بقا لاند و درین مقام زخم و دمان ندامت سینه بازمی سازد
و طائر شوق که شعله پرورده می است از دشت این مطلب برمی آید از و اگر دلی که گنجی
پرورده صید کدام میر شکار است سر از ایشان طوقی که میان بر نیاری و اگر بینی که پیشانی با
طاول اشک زینین بر چه قدر و اعتبار است جواهر نین عبارت را و در حفره شمار می
مکتب خانه زبانه الی که پیش زبانه انگیزی انا پیش ماده کلام بی شک و نهوای لا احمی تحفه
پیر است که چیکویم وادی سبل خریف حریفانه المجهوده و عجز و تسلیم را بهماست که بکدام و بگویم
بهوی کلمه ای محمدی نیست نید شرع نیست طلقه نو اطر از بهوی پرورده این چنین پریشان
پرورده که در دشتی میر شکار صید گاه امکان که اطمینان پیش جبریل امین با نند چارچرخ معلم از
اوج آسمان و بی نیازی است تیره که اندک می آرد و چه بل و خطره چنان که زبانه شکار زبانه

و صید لاغر بشمار و چرخ انسان شکار شیطان را بدست معجز نماز عجم شیرین سیر نموده و باز
مردم خواری حرص و آز و درگاه تعلیم شتر چشم خویش نگشوده مرغ دلهای کافران ناصیای دمی
ایمان را بنایند بدان دل غفیل و خزان و دیده مومنان در شبهای دراز مانده شاها باز
بیدار و شب زنده دار پوچ و ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بیلذنی نیرو و دست عدل احسان
ماند ششیم آتین مرغان قوی باز دست قوی قوش با ده ننگ شتر قوش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشمه خوبان بدام حیا گرفتار و سیرستانه تنها حال و وحش در مرغزار
تسلط مرغ و شکار است بلکه بالا دست ترین شاها از این کار خانه اعجاب طرب از حضرت حیدر
لراست بی خود را دام از آن گرفته میداشت که شکار کفارش در قطره بود و با وجود سیرستانه
بنیایت روز چون مرغان شکاری نو آموز شب تاب روز می غنود حیدر شاها باز یک چشم از ما
سوی دوخته و طریقی اطاعت و فرمان برداری آموخته است همین بازی از بقیه اسلام
بر نیامده و همای بدین همایونی در قله تحافت اسکان بال سمیت نکست ده **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى اَجْمَعِیْنَ الطَّيِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
و بعد بر ضمیمه میادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که یال از زبان بروج آمان
لایلان دارند منطبق میگردد اند که خواست در معرفت نرسج قطره فرو زفته که سر از دریای بی پایان
برینار و دوجوای گوهر شجران حقیقت زده ندیده که چراغی در پیشش ابرو ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که بر شتراری سر برآید چراغانی و لبش شتر چشمته سازد و قوی میزند که آب گوهر منبع
دریای عمانیت حضرت مولوی را بای نقل برشته بطور کتاب بسته و طایر تخلیش بر شاخ کرزان
که دلا شمشیر است و گرنه در چین بر کاری لاله رگزارنگ صانع چون در یکدیگر گفته و در
معدن بر شلی گوهرهای کران بهای معرفت نمفته است و جواهر کران کران کانت که تیشه لقا
از آن بدان رسیده و طراوت سایه پروردگی در جمال شاهی که دست مشاطان پرده
رجا بشن کشیده نیز از دستان انگشتری گلایه کشیده چه مستغ تو اندیافت و میوی کدام
ششانی بجزیم و ششانی تو از خدایت بکس را نگیرد فشرده مردم دام پرور و دافند نموده
بر برائی طهارت در دست آینه کنه های سر سبزه حکمت که تیشه درایت نقابان اندیشه

محمد کمال از کلمات زکین کسوت طاموسی در بر کرده که در فضیله حقایق سخن سرای ال
 نصاحت کشاید دل معرفت سرشت معبقل قدرت جلای آینه گیتی نامی اوده که شاه خیز و
 تسلیم رمرات الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج اسکان را بهت بی نیازی و برهم چیده فلک
 مکرری را از طلسم عاشقانه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خوشنید عالمتاب طنا بهای قوتور کشیده
 که بیک نگاه شوخ چشمان از ان رنگزد و کوکب میارشد ریگت توان دیدگاه و جلال صحائف
 لیالی و ایامش کورق از دیوان عظمت اجلال مشنوی از بهی ماه و بهی شان بهی قوت و تعالی
 شانه اسد کبر و زبان بلغای فصیح میان در تو صیفش از چ قباب کند انفسا نر سا چون می
 دوام آمده دلهای تهر و منشال مکان سیر چون انه درین دام افتاده چمن پرانی افش ماقیت و بهینه
 آب و آتش کسوت گل سخنا پوشیده فاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن ابر سرتاج اعتبار کشیده چو
 بلبلان از دیده بیدار شوق تماشای گلزار و در گیر میان چمن نیخته و به نیز گشتای قدرت اسب و
 آب بیداری و خواب و برهم آمیخته دست قدرت شل سیر بر فاخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شعله
 کیش نه روش یکا فاخت جابه صبر عند لیسان حبیب کلمهای چمن برهم دریده مشنوی
 ساخته از لطف پی خاکیان چار حد بخچ کن فغان دیدار ام پراز رنگ بود
 یک گل رعناست شب روزا و به چون دستش بست لعل و ساجد اول ازو ماند
 بفرنگها بکوبد برق از دفتر اور و ز کار یک گل خود در دست زبانش بهار قدرتش و در
 برن بی تعب و یوسف و زاز چه تار یک شب که چو سر بر خط فرمان نهاد از رنگ
 کافش که لعل داد و گل تبر و زین شایع عشق غیر آگین لطیف خلق اول کشوده مهر آسمان
 ماتد جلک کاران ماه نواز پشت بام گردون جمال همان آرای اول با گشت خطوط شامی
 بر دم نموده خواب را عبد کبر رعنا می بیدار دلان ساخته که بان جریات اقلیم فدا گشتایم
 تواند دید و ازین گستان نمودی بود و کلمهای بی اعتباری تو از خد جدید شاد و ان کالبد
 انسان که چون آهوان و طاب نمیرن افرشته و از مرایای تجلیات ظهور زلف از حجاب
 و پیش چهره جهان را داشته کی را از شعله شوق چون داغ لاله بخت بلند بایه عرش فاکستر
 نشین بسیار و در دیگر پلانند پای داغ از دیده اعتبار می اندازد و خیال اگر خامه صبر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۲
 از بس که این کائنات
 آنقدر باریک است
 از آن می بودم من بنی
 آدم و در آب و گل بود یعنی
 قبل از وجود آدم بنی نوح
 ۱۳
 از آنجا که در پیش
 شریف آمده است که آنجا
 اخیر یوسف است
 ۱۴
 ای من حسن
 دارم و در آدم یوسف
 ۱۵
 بهر ذرات حسن بهر
 ۱۶
 هیچ موجب ترست
 ۱۷
 از انبیا علی علم
 هستم و علی در و از آن
 ۱۸
 است منی الی این خطاب
 ۱۹
 بسوی حضرت علی است
 ۲۰
 و منی الی علی که الی
 و منی که بر او

[illegible]

بادهای شاهنشاهی سعادت مند عاریج سعاج پاییز بلندی مشکلی و شادمانی سیاه پر عنایت
 لایزال سویدی دل مشکلی آبروی مرآت روشنی سحاب گوهر پاسبان هست موج و دین جرات عهد
 بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد و خوشترام حاصل کعبه الت طرزی مایل و دوری مظلوم
 شهر شایین تیزبال خصم اندازی صدای کون بلند آواز سرفروزی طرح متین سبب ملت هم
 مستعمل دین و دولت شیرازه لطف قلوب پشیمان نیست صحنه سفینه کمان کرم غنود گشت
 در نظر فاخته برین کشته از طوق سر دیده خورشید نگهبان نیست گل بچمن غایب گردان است
 آنکه کند حرف سخاوتش رقم رویش از پنجه چو ناخن دم گیره دگر بر لبش قرار سایه زخوره بخوبی
 قرار تحطش اگر عجز در کتش نهد و دو چیز بخیر هم بکشد بکعبه بود عارض و نور فام پای بهر
 جاکه نهد و خرام از پی نظاره جان و بدن به عینک از ان خاک توان ساسان
 عدل اواز بسکه کند باز خواست به نسبت محبسی ظالم خطاست گشت شیشه بچمن
 چمن رنگ پر دانه سنگین سنگ که نرمی نبود و کاشش شیشه شو بسکه گذار و در
 خسرو و ز فلک و سنگاه شاه فلک تبه عباس شاه که پیشوای اندیشه او شادمانی
 نظرت علم استوار بر افراشته اند قامت قابلیت و ستودار حمل آداب و ارکان
 قافله سالار سالکان طریق ایقان انجمن مجمع عهده نفس و آفاق جالس محاسن حساب
 ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و طور واقف قائل ظلمت نور جدید
 دانش و نور حدقه پیش قوت بازوی علم و حکم کسیر کامل عیار دین و دل فرور وین شش
 شگفته زوی اروی بهشت از بار همیشه بهار تازه گوئی حامی سیرت پامان بقوت مدار
 ناحی نقوش بیکانه دین سبب کز یک خدای پدید میزگاری سرانگشت خامه اش
 که کشای عقده در هم و در احیای رسوم و آداب تبری هجره از عیسی بم بامان حرمش
 بعضای خامه اهل میلاد علم از بزم امکان بیرون انداخته بزم رای عقیده تن جابو تن هم
 راه تروم و در ساخته خامه را از انامش سرافتمار بلند مرغله انداز حسن خلق چون پیم و آب
 زلف خوابان لب سپید شیشه قلوب را بطلسم از بیم رنگ بریاستش از طبعیدن لغزش و انداز
 شکستن جلالتین جابران از تیزی تیغ میلش خود بخود چون شیشه نفس کلاه سبب از

بادهای شاهنشاهی سعادت مند عاریج سعاج پاییز بلندی مشکلی و شادمانی سیاه پر عنایت
 لایزال سویدی دل مشکلی آبروی مرآت روشنی سحاب گوهر پاسبان هست موج و دین جرات عهد
 بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد و خوشترام حاصل کعبه الت طرزی مایل و دوری مظلوم
 شهر شایین تیزبال خصم اندازی صدای کون بلند آواز سرفروزی طرح متین سبب ملت هم
 مستعمل دین و دولت شیرازه لطف قلوب پشیمان نیست صحنه سفینه کمان کرم غنود گشت
 در نظر فاخته برین کشته از طوق سر دیده خورشید نگهبان نیست گل بچمن غایب گردان است
 آنکه کند حرف سخاوتش رقم رویش از پنجه چو ناخن دم گیره دگر بر لبش قرار سایه زخوره بخوبی
 قرار تحطش اگر عجز در کتش نهد و دو چیز بخیر هم بکشد بکعبه بود عارض و نور فام پای بهر
 جاکه نهد و خرام از پی نظاره جان و بدن به عینک از ان خاک توان ساسان
 عدل اواز بسکه کند باز خواست به نسبت محبسی ظالم خطاست گشت شیشه بچمن
 چمن رنگ پر دانه سنگین سنگ که نرمی نبود و کاشش شیشه شو بسکه گذار و در
 خسرو و ز فلک و سنگاه شاه فلک تبه عباس شاه که پیشوای اندیشه او شادمانی
 نظرت علم استوار بر افراشته اند قامت قابلیت و ستودار حمل آداب و ارکان
 قافله سالار سالکان طریق ایقان انجمن مجمع عهده نفس و آفاق جالس محاسن حساب
 ارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و طور واقف قائل ظلمت نور جدید
 دانش و نور حدقه پیش قوت بازوی علم و حکم کسیر کامل عیار دین و دل فرور وین شش
 شگفته زوی اروی بهشت از بار همیشه بهار تازه گوئی حامی سیرت پامان بقوت مدار
 ناحی نقوش بیکانه دین سبب کز یک خدای پدید میزگاری سرانگشت خامه اش
 که کشای عقده در هم و در احیای رسوم و آداب تبری هجره از عیسی بم بامان حرمش
 بعضای خامه اهل میلاد علم از بزم امکان بیرون انداخته بزم رای عقیده تن جابو تن هم
 راه تروم و در ساخته خامه را از انامش سرافتمار بلند مرغله انداز حسن خلق چون پیم و آب
 زلف خوابان لب سپید شیشه قلوب را بطلسم از بیم رنگ بریاستش از طبعیدن لغزش و انداز
 شکستن جلالتین جابران از تیزی تیغ میلش خود بخود چون شیشه نفس کلاه سبب از

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سرشت اخلاص کیشان پیدا شد با وجود بهائی و فرومایگی پذیرائی این امر شگونی شد
 اکنون امریکه چیت انگشتان این امم تبیین آن ناکیز بر می نماید است که چون پروه دارا
 ازان مانعت که بر انگشت خامه نقاب لیزه پاره اسای سامی برگزیدگان نرم بر سر است
 فراموش و ایان این سلسله چلیله بر خا که تقریب سخن و اجب سازد برگرد لهند بر نوب
 مطلب نگار واجب است که بعبار تیکه نشنه لبان فیانی خواهش را ازان تشفی حاصل
 تواند شد پروه کشای ابا مملکتی گردد و بیاید شروع القاب آباو
 اجداد شاه عباس زنگنه زای ایینه حقیقت نمای ملت جعفری نامش
 جگیزی و اسکندری غارش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ
 دارائی که بی جای مدح که ختم اندازی سر فراز شیوه کردن فرازی فاتح مدینه جهانگشای
 بنیروی شیخ آنگون فروزان گوهر شد او وار و قرون قاسم بنیان قلم و طبع امان
 بهودیه عدالت و احسان مصلحت فیض است حضرت رب جلیل جالس و رنگ برتری شاه
 اسمعیل انار اسد بریان و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی
 ملک داری اعتقاد سلطنت و استظهار عالم داری ششم گلهای دولت و اطمینان
 از یار چمن سعادت و اجلال کیمیای تقو آراش اطمینان شاه طاهای علی الرحمة والرحمة
 رانواب حجه جنت مکانی بهر ملازک اقلیم کشائی فارس مضامیر گوی دلیت ربانی سپید
 صبح فتح و ظفر طلع غرائب و ظفر اثر شفق طراز علم صاحب کلاهی و تاجدارای ممتاز شیوه
 شمری و بختیار صدر نشین صفه حق طلبی طغرای مناسیر بزرگی و والانسبی مروتک
 ویده بیدار دولت آفتاب جهاتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت
 سواد خوان رموز صحیفه ملک ملت نقش بدیع کلک بدایع نکاح قضا طرح عریض
 بدایع ارض سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قایل کلمه معجز
 طراز سلطونی کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذنب حق ایمنه اثنا عشر شهید
 و انادانی قوی و سگگاه شاه عباس ماضی طاب نراه رانواب گیتی بستان خود و مکان
 شمر بزم کمالات از حد حصر فزون چاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر قون و آینه مرکز سلطنت

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حَقِيقَةُ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَهْلِ الْإِيمَانِ جَلَّ عَنْ الشَّكِّ كَلَّةٌ
 حَقِيقَةُ عِلْمِایِ سَوْنَانِ وَ مَرَامِیِ بَزْگَرِ گَسْتِ اَزْ مَشَابَهَتِ بَا کَسِ
 وَالْمَزْأَجَةُ وَالشَّيْبَةُ وَالْمَثْبُتُ وَعَلَا عَنْ مَجَانِسَةٍ مِنْ
 وَ اَزْ حَقِیْقَتِ گَرِ فَنَنِ وَ اَزْ مَانَدَنِ چِنْدِیِ بَا و و بَرِ بَرِ سَتِ اَزْ جِیْمِ جِیْمِ بُوْدُنِ جِیْمِ بَکِ
 تَصَوُّكُهُ الَّذِي مِنَ الْعِلَلِ الْعَقْلُ فِي إِدْبَارِهِ ذَاتِهِ بِعِثْقَالِ
 خِیَالِ کَسَدَانِ رَا و بِنِ نَاقِصِ فِهْمِ وَ دَرِ بَاقِیِ ذَوَاتِ اَوْبَرِ سِنِ
 الْعَجْزِ مَعْقُولٍ وَالْوَهْمُ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ يُجْبِلُ الْخَلْقَ مَهْبُوتًا
 عَجْزِ بَسْتِ شَدِ وَ دَوْبِیْمِ وَ دَرِ تَصَوُّرِ صِفَتِ اَلِیِ بَرِ سَنَایِ جِرَتِ بَسْتِ شَدِ
 مُنْشِئُ أَصُولِ الْكَاتِبَاتِ بِصَنْعَةِ طِبَاقِ الْأَصْدَادِ وَ تَا ظِمُّ
 پِیْدَا کَسَنَدِ اَصْلَایِ دُنْیَا بَکَا رِگَرِیِ مَوَافِقِ کَرْدُنِ ضِدِّ اَمْرَادِ اَزْ عَمَاسِ وَ پِیْرَا نَدِ
 كِتَابِ وَ جُودِ الْإِنْسَانِ بِجَمْعِ الصُّوَرِ وَ تَقْرِيقِ الْأَعْقَادِ لَهُ
 کِتَابِ هَسْتِ آدَمِیِ فِیْ هَافِ اَمْرَادِ اَزْ اَوْبَرِ سِنِ وَ فَرَقِ کَرْدُنِ عَنَفِیْدِ بَرِایِ اَخْبَارِ
 فِرْقَةِ وَ جُودِ کُلِّ مَوْجُودٍ عِنْدَ مَهْمَا السَّابِقِ وَالْآخِرِ تَشَابُهٌ
 فِرْقَةِ وَ جُودِ هَرِ مَوْجُودِ اَزْ عِنْدِ کَسَمِ کَسَابِقِ وَ اَحْسَنِ مَشَابَهَتِ
 الْأَطْرَافِ وَالْيَهُ رُجُوعٌ وَ فَنُودٌ أَرْبَابِ الشَّجَرِ
 طَرَفِ اَسْتِ وَ یَسُوِیِ اَوْسْتِ بَا رِگَسْتِ سَوَارِ اِنِ اَرْبَابِ اَزَادِ
 بِطَاقِ اَلْعَجْزِ وَ اَقْدَامِ اِلْعِزَّاتِ اَبْدَاعُهُ مُتَقَهِّمِينَ
 تَبَارُکِ اَلِیِ عَجْزِ وَ مَسْمُومِ اَسْتِ اَزْ پِیْدَا کَرْدُنِ اَخْبَارِ اَمْتِضَمِّنِ
 اِبْقَاءِ النَّوْعِ بِالْمَزْأَجَةِ وَ مَرَا عَاتِ النُّظُرِ وَ اَلْإِنشَاءُ مُشَقَّعٌ عَلَى الْفِ
 بَرِایِ اَبَیِ وَ شَمَنِ نَوِیْعِ سَبَبِ بَا هَمِ جُفِ شَدْنِ رِغَابِ کَسَدَنْ شَلِ پِیْدَا کَرْدُنِ اَخْبَارِ اَمْتِضَمِّنِ
 الْأَبْدَانِ فِي الْقُبُورِ وَ كَثْرَتِهَا فِي النُّشُورِ قَدْ بَدَأَ حُسْنُ تَعْلِيلِهِ
 بَرِ مَازِ و گِوَرَا و پِیْرَا نَدِ کَرْدُنِ اَنِ رَرِ فَرِ قِیَاسِ هَرِ اَمْنِ ظَاهِرِ شَدِ کَوْنِیِ عِلْتِ کَرْدُنِ اَخْبَارِ
 مِنْ عَمَّا اَيَّا الْمَعْلُومَاتِ وَ ظَهَرَ جَمْعُ تَقْرِيقِ الْأَبْدَانِ مِنْ مَظَاهِرِ الْآيَاتِ
 اَزْ اَمْنِ اَبَیِ عِلْتِ اَرَدِ شَدِ گَانِ وَ ظَاهِرِ شَدِ فَرَا هَمِ کَرْدُنِ بَرِ اَمْنِ کِلِیِ سَبَبِ اَزْ جَا یِ ظَاهِرِ اَبَیِ اَبَیِ

جست و داشت از مثل
 شاکست از نظر مثل
 منان باشد
 عین بود
 حال الخراج
 جمع من
 و چنین
 جمع اصول
 جمع نظیر
 این هم نام منقذ است
 منظور از این
 ابراهیم
 مراعات
 نامهای
 ۱۱

البیتات عطفه کطف کما فی صورته تا یکد المذبح بما یسببه الذم ونعمه
 روشن درستی آن مهربانیت چنانچه در صورت تاکید روح بخیر نیکو شایسته
 کما یکد الذم فی صورته المذبح یکون للمنافقین عقاب و نفعه خاموشی
 چنانچه تاکید جو باشد در صورت روح بر منافقین عذاب است و متاب
 هر ذره از ذرات و رادای شهادت یکتا پیش کلامی است خالی از تعبد و ضعف تالیف و
 خطوط شعاعی مهربانان هر یک زبانت موافق مقتضای حال گویا با وضع و شریف است
 موجودات از کارخانه جودش استعاره است و جبرنگی کوکب و خورشید از ضلع طوره
 ایجادش شاره است و کتاب تالیف قلوبش التیام و کوربانات صنعت اندوخت و در حقیقه
 ابداع غرائب اسلوبش اضمحلال یا اجماع در آرام امهات تا نازل بمنزل اوج با و الاتی
 و بر روی پایه اش علویات را پستی مرتبه تعلیقات و با تقدس ذات کاملش تنزیه یا تسبیح
 یله بر سبک و مساوات فقرات مصعقه فداک مشرقات کوکب ایجاد خوانان و پیش را درین
 بیانی و اسجاع سوز و نغمه تاری و حمام گوش بر آواز آن نغمه تنه جودش را در شنوای جود
 غنچه و کشا و کی نیم در کتاب گلستان گلشن هم لغت و نشر و جمع و تقسیم و عرفانی شادمان از اهر
 از نیای اکام طالبان شیوه بیجا علی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استخدا امش سر مار
 تاج اعتبار و شرف بندگی گمنامان را سرمایه اشتها زبان سخن سرایان و بیلان
 از ادای شکر بیانش راجل و بیان زبان آوران سبحان نشان از احصای انعامش
 و امانده بر آید اقل ایجاد رنگینی این جهان را باعث الطاب حیات جاودان عقبی ساخته و حل
 مشتهیات نفس اوس نعم غلبه جان و در قفا انداخته و با چه مختصر اتصال کانت و نونش را
 شرح مطول کردش و انبی افلاک از ادای تفصیل قاصد و نارسا و بیابان دقیقه شناس را
 در تماشای کینه ذراتش عینیک بیانی پرده تاریکی چشم اعمی دلغ لاله با وجود ستاره شش حسی از نور
 احسانش لاله و ارباب گوهر با وجود کمال خشکدگی در نظر سیاهان پیر معرقش دریا یکی کنا لاله لاله
 از آیات باهره سلطانیش آیتی و الیه المصعد از بازگشت سالکان دیار اسکان بدرگاه احسانش
 سبحان الله از من چه جان چیر از کلامه خام شره سخن دست او بر سواد پجری بکلام باز فرود

ای بودن کلام غلات فاعله
 علم جودش ۱۳۳۳
 جودش بیجا در کلام
 ۱۳۳۳
 فاضلی که کلام با نفهم
 بود ۱۳۳۳
 نام سرد در کلام با نفهم
 و کلام زبان بود و ادک
 در قفا انداخته و با چه مختصر
 از ادای شکر بیانش راجل و بیان زبان آوران سبحان نشان از احصای انعامش
 و امانده بر آید اقل ایجاد رنگینی این جهان را باعث الطاب حیات جاودان عقبی ساخته و حل
 مشتهیات نفس اوس نعم غلبه جان و در قفا انداخته و با چه مختصر اتصال کانت و نونش را
 شرح مطول کردش و انبی افلاک از ادای تفصیل قاصد و نارسا و بیابان دقیقه شناس را
 در تماشای کینه ذراتش عینیک بیانی پرده تاریکی چشم اعمی دلغ لاله با وجود ستاره شش حسی از نور
 احسانش لاله و ارباب گوهر با وجود کمال خشکدگی در نظر سیاهان پیر معرقش دریا یکی کنا لاله لاله
 از آیات باهره سلطانیش آیتی و الیه المصعد از بازگشت سالکان دیار اسکان بدرگاه احسانش
 سبحان الله از من چه جان چیر از کلامه خام شره سخن دست او بر سواد پجری بکلام باز فرود

بیتات عطفه کطف کما فی صورته تا یکد المذبح بما یسببه الذم ونعمه
 روشن درستی آن مهربانیت چنانچه در صورت تاکید روح بخیر نیکو شایسته
 کما یکد الذم فی صورته المذبح یکون للمنافقین عقاب و نفعه خاموشی
 چنانچه تاکید جو باشد در صورت روح بر منافقین عذاب است و متاب

در کمال سعادتی و اذخار و ابرو و دانش را بر آفتاب مرا می شود و در جهان
 ایام مختل مدام رزق مقدر این بسیار گشتن بی جلا علی که عبارت از والد ماجد است تمامی
 رجوعی را اقبال نمود و دامن زینت و معطر از غبار آرایش تبرکب محضی یک پیروانی
 افتاده بهر لای رحمت بلندی مغفرت منور در اخلاص حین اختیار نمود و این نابلطینت ب

معاش برسانان اینکار را تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برهشتان این دامن متافض
 عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این و آیه که شرح مذکورش بیرون از رحمت گنجائی
 عبارت است چون هنوز موسی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود و مقدمه طعن علم خود را
 مینمود و آیه نکاسیکه هر که سوت خط پوشیده و خاطر برسانه جوئی خلق العذار گردید و در زمره
 محاسنان یوان انتظام یافت چنانچه شیوه و نیای پرستان و پیشه خود شناسان باشد
 زمام خود سری رسا و نفس بهی طالب تماشای گلزاران ماه سیما گشت و گشتن ماند اند
 مسیه آید و چنان در تیر طلب گم گردید و دل خواش مندر خیمت قامت از دل الهی و یک چنین
 بیرون کشید و چون بلبل نفس شکسته که بعد از عمری سخن گفتم از خود سر سیدار و نیای پر و آیه
 صد چراغ شد و آسقا علی قوای الفصد فی آیام الغلظة گوهر گران بهای
 حیات بر ایگانی مال میرانی که بوارث ناخلف نمونگ شده باشد تلف میگردد و بدو
 بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاده و پر پرده شکایت مینالید میسرید و در این دنیا
 باصیاط آنکه مباد اوقات با تمام تبارج بطلالت و دو و سیاحت شعر و طبعی اش
 سگالش بکار میرفت تا آنکه محمد احمد دین و ثنویه پسند طبع پسند بدکان و مقبول خاطر بر و چون
 گشته بدین و و عینک ورنمای روشناس و و بوستان شد رفته رفته بشرف قرب بندی
 صاحب مردان زمان محمد بساط امن امان عیار نقد منقش شهر یاری گوهر گران بهای
 و بهیم و الای تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال خال مراد و محف کمال شمیم از بهر
 گلشن همیشه بهار جا نگیزی مرآت گیتی نای صافی رای رش و طبعی گریای کنه خصم بندی
 پسندیده طبع و شوهر قبول و شکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و چون سختی گره کشائی خطا
 سر در گم و شواری و سختی قوت بازوی قوی وای ویر و مندی آخرین پایه مصراع

در کمال سعادتی و اذخار و ابرو و دانش را بر آفتاب مرا می شود و در جهان
 ایام مختل مدام رزق مقدر این بسیار گشتن بی جلا علی که عبارت از والد ماجد است تمامی
 رجوعی را اقبال نمود و دامن زینت و معطر از غبار آرایش تبرکب محضی یک پیروانی
 افتاده بهر لای رحمت بلندی مغفرت منور در اخلاص حین اختیار نمود و این نابلطینت ب

در کمال سعادتی و اذخار و ابرو و دانش را بر آفتاب مرا می شود و در جهان
 ایام مختل مدام رزق مقدر این بسیار گشتن بی جلا علی که عبارت از والد ماجد است تمامی
 رجوعی را اقبال نمود و دامن زینت و معطر از غبار آرایش تبرکب محضی یک پیروانی
 افتاده بهر لای رحمت بلندی مغفرت منور در اخلاص حین اختیار نمود و این نابلطینت ب

برتری و از حدی شرف و اب محمل میبرد. اش و شجاعت از جمله آیات نبات
 سالک و جلالت مالک و مقام اسلاطین مستند است
 الْوَلَاةُ وَالْخَوَاقِينِ السُّلْطَانِ الْأَعْظَمُ مَالِكِ رِقَابِ الْأَمَمِ
 حاکمان و خاقان بادشاه بندگان مالک گردنهای بزرگوار
 مَلَاكُ سَلَاطِينِ الْعَرَبِ وَالْجَمْعُ مَلِكٌ مُسْتَدِيرٌ مَلُوكُ
 جامی پناه بادشاهان عرب و جمعی جامی پناه سرداران بادشاهان
 الْعَالِمِ حَافِظِ الْبِلَادِ نَاصِرِ الْعِبَادِ مَاجِي ظِلْمِ الظَّالِمِ وَالْعِنَادِ سَرِافِعُ
 عالم جهان شهر نادر و کار بسته دایت کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده
 مَنَابِرِ الْمَشْرِيقِ الشُّبُوقِ نَاصِبِ رَايَاتِ الْعُلُومِ الدَّائِنِيَّةِ
 سربهای شریعت نبوی استاده کننده نشانهای علمای دینی
 حَافِظِ جَنَابِ الرَّحْمَةِ الَّتِي سَدَّتْ لَهَا مَلِكُهُمْ سِقَاةُ الْإِفْشَالِ
 است کننده بازوی مودت آنکه استانه او بوسیده بهای اقبال است
 مَعْقُولِ رِجَالِ الْأَمَالِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ
 جامی مند و آمدن شتران آرزو بادشاه پسر بادشاه پسر بادشاه
 بِنِ السُّلْطَانِ بْنِ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ بْنِ
 الْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ الْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ بْنِ الْخَاقَانِ
 قمر و عالم اسرار سفید و سیاه شاه فلک مرتبه عباس شاه
 در فرجه رازی یافت و چون طفل طبعیت را در نهادی امام بطالت
 با کلیه نظام از تحصیل علوم شده بود و فجواً ایست بر رشته گره امنیستم
 نگشایم بیکار نیمه گردش کار نهادیم در سینه فراغ اشغال کسب آن
 اشغال داشت لفظا طریقه رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی
 اکثر مسائل بوده از ایستادن رختل و طنب مل عامری باشد بزبان
 فارسی نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف منقطع کنون از اعجاز قرآنی

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

درست بجام نظاره شکار زلف نیکو یان میباید با قدم تو صیفت بیرون نمی آیم چنان باری
قوله تر از آن پروازم و طبعی شوار تر و چه هست تا زرم زهی سواد اعظم که ساکنان قش با کمال
خاموشی سخن سراو شادانش با وجود پوشیده رو و دلربا بند در مجمع سخن طرازی این
حریف حرفان چشم دیده و ران گوش و زبان بیان از ادای مقال خاموش میباید
تر خط صیاد است که بابت چشم ملکویان حلقه و امش بر گرد سر میباید و از لباس شغلی
کجلی خام و عاوش جلال میباید چون کوکب در شب تار تابانست گلزار همیشه بهار
کشتن میباید جدول قلم از سر خیزد حیوان جگر و کردش پرواز و تیر و تیغ هر حرفی بر یوان
مغانی را بزم نه عار است سیرین شبستان کسی را میسرست که از سوختن دماغ شمع سواد
روشن کرده و غرض آن شمع پیش درین ظلمات راه بپیماید سار معانی برده کلا است
که خردوان سلیمان شان به تماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان درست نوازش
می آید باری آن یکشاید شاهان را اندک ریگان خطی که از زمین بیاض این سفینه میدید
میتوانست با و شاه گردن سر بر و تهال جودت نقوش و ست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است نهی که خنجر و بلند مکان که کسی خطش از شرف کتا پیر و شرف کتا
معدایش طاق فلک را پست میداند و دود و دوش از دود و دمان نارنجی و معانی
در شیوه اعجاز و بیضای حضرت موسویست هر بی چون خانه کعبه بندگان را از حواش
بیت الزمان و هر سطر خط ازادی عجم غلامان فدویت نشاست خط شریف این
اعظم سلطانین فیضان و ریاض امکان نمویست از شاخ طوبی در روضه جهان که الوان
اشارش از شمار اخرون و از حیرت وادیر و نت نخست ازین آینه هنر خاسینا یک که ایخه و
بی هال با وجود اشتغال شغال اقلیم کمالات را یک قلم سحر ساخته و مرکب مبینی
از سائر سلطانین پیش تاخت و و دیگری آنکه عیار بندگی هر یک از غلامان را تا چه غایت نشانست
است اگر بازی این نشود امتیاز و افتخار که علی مرالیل و انهار باعث سحر
این خاک است بعد و انقاس نقد حیات نثار سازد جهان زمین این شکر
گزار می و مشغول الذمه و ام سپاس و اریست اگر نه هنر خود گو

توت نوشت و خواند
از زبانان
بیان معنی
دود و عاوش ای خفا
ازین در شقایق
سازند
کتابت از تاشی
که طوطی بر کوه
طی الصلوة و السلام
افزون شده در ۱۳۰۲
که باری بجهان
کعبه و اخلاش
و دیگر که و هات
و ایند از سلیمان
مغنی باشند
اینده اشارات
خط و ام
عالم و ام
کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

کتابت از سال ۱۲۵۲

کتابت
 این که گویند
 نام دارد
 ای سر که از نقصان نامی پاک
 و جلالت و بانات مراد است
 میباید عین علی بن ابی طالب
 و در او را خود بسیار است
 علت غائی کتابت از جهت
 که مقصود از این چیز بی اثر است
 علت غائی این نیست جلوس نام
 بلکه صغیر که در راه علم مشغول
 نیست آن است که با تحقیق آن مقصود
 از دو قضیه که اول
 راستی و ثانی
 که می دانند تشریح نیست
 مملوک و زبانت با مینه خا خا
 مملوک و زبانت که گویند که عالم
 تحقیق صورت عالم زبانت
 شغیرت و شغیرت و شغیرت
 شغیرت و شغیرت و شغیرت
 شغیرت و شغیرت و شغیرت

جاء و كنت كمنعشوق خاطره راد پیراهنای مختلف بخود عوض بند و از غراب الهوت
 هر دم بهر بهارستان تازه نمایند بعضی از خزان و اغاع مضامین بر لباس نظم و برخی در حاتم
 نثر اعجوبه کاری این پیش را جلوه طور می یافت بقضای من طلب شینا و جدا
 قو جدا در یعنی بکام خواهش فمیدگان مطلب ساخته شد نقش از رنگ خیال خامه
 موسی وقت پرداخته آمد بدین عینک دور نماه و شناسان و درستان گردید و آواره
 گنجوری معانی باقاصی و آوازی رسید و چون علم عوض آئینه بدن نهانی بدان موزون
 خیالست و پر دخت آن نیز سگاش عمل آمد و درین ایام که زمان فرمانفرمای جعفران
 بزمان و محمد بن طاسن و امان قره باصره شهر یاری و کامکاری غره ناصیه هندی
 سلطان سلاطین الزمان المتکین علی مستند العدل
 بادشاه بادشاهان زمانه قدر گیده بر سنده عدل احسان
 و الاحسان آفتاب عالماب و رفعتنا مکانا علیا عالی قدر برج
 و لقد اصطفیناه فی الدنیا عامر مبانی اسلام هادیم قواعدا
 و هر آینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام و بران ساز
 اصنام کففت الثقلین ملائکه الدرة فی الخافین الذی
 بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و شرق
 انت هت سوال السائلین الی بابیه و اخضررت
 آنکه مستی شد سوال سوال کنندگان تا در وازه آن و سبزه شد
 ریاض العالمین فیض احسانه یحیی مر اسیر العدل و الاحسان
 با عنای عالم با به فیض احسان او زنده کننده بهیسمای الشاف و احسان
 قائم نواترا الظلم و العدل و ان منور مصاییم العالم یا انوار
 کننده آتش سیم و دوشمنه روشن کننده چراغهای عالم بخود رایس
 الهی میجل مستنیر الفضل یا ضیاء السدی محمد
 رهنمای میل کنندان راههای یزرگ با نواح جشمش بهت کنندان

من طلب شینا و جدا
 طلب کرد جزئی را که گشتن را
 یک یافت
 او است ای بزرگان خود را
 من طلب شینا و جدا
 طلب کرد جزئی را که گشتن را
 یک یافت
 او است ای بزرگان خود را
 من طلب شینا و جدا
 طلب کرد جزئی را که گشتن را
 یک یافت
 او است ای بزرگان خود را

و گاهه بگیا و نه چو از جنج خيال سیران بوسنان
 براه بازگشت ییاران این گلستان اندکده سده از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال
 بسته لابل و رکندن این معدن رخ فراد را بوصول شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته
 نقد فرصت خرج و گوهری چند فرزندان در مخزن بیان صرح نموده این طرح
 را مهری جز بکارت و شیرینگان سخن نیت و این عروس را پرده بر چهره و لبر باکی
 بغیر از دیده دل واکردن نه و چون مخزن را قفل ناچار و غنیمت را جاری و سرکارت
 که نامحسوسان را از ان دست و وصل کشیده و پنجه تصرف چیده باشد باب این
 است لکنم را بقفل حجب مقفل و کشاد آن را بمفتاح دریافت حرف شناسان
 محمول ساخته سبحان الله غیب گلستان است که گل دلالت این بوستان چنان لیکن
 نوا سنج و خوش الحان و سرمه خور و گانش چون مرغان نیکو ان حرف نمیزانند
 سخنان شوخ را در قید آرمیدگی رقوم باز گوشتی طفلان وستان شروه آزادی
 شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لا االی به معشوق رسیده شیرازه کتاب ما از شوخی بیاید
 چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خطر گشتن و قفل های نقل شیرین لبان را
 که ریخته شیرزه حیات است با کام سپند تر یکایک حجت چسبان اختلافی پیوستن گنیر قصائد
 را در آبی پس کو چرخ گیسو و زینت جدائی قطعهارا و کشائی فاصله خیابان آبر و بیداران
 این شبستان را هر دایره و دایست کنفی کشوده و عطرها گلیری شکیں لبانش بزجرات
 نامور و لهامی عاشقان لایه و گلستان است بید و بند و شگفته رو باش بی تکلف و زرد پیوسته
 موقوفه برشت گانش را چشم انتظار براه و آریدگان که کی از راه انتظار رسند و شیرین گانش
 را گوشت بوش و قف که لذت شناسان این شهد را که آشپزی زبان گیده کی چند سیزبان ا
 تکلیف همان در کار و مادم سخن و در میان و تکلف بر کنارت درویشان بزمی چیده و بقدر
 سر انجام طاقت خواهی کشیده اهل مشرب را شرب ریحانی و ریاضین حلالی در جام زاهدان
 حور و غلمان کحات لعلهای قطوف قناد انیس که بزم حمت تحصیل نام ستانده که مساوی و همگام
 سخن سر و چهره بود گیش از بخار کسادی بر پر و گرد و بیابان بزم حمت بیاض انداز

[illegible]

[illegible]

۱۰۶
 تماشای آنست که بهشت آباد یابد چون آب در حوض و جدول آرزوی فراغت
 بخیزد و کمال رسیدگی سیران بوستان نمایند برگاه من مجنون بی پروا که در
 بیابان بی تعلقی و سوداگاه کله لیلی در جرگه آهوی خیال وارد و دور گلکاری ازین
 بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چندین فرخته باشد روایت
 که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته ولی پروانیانند و از میوه های پیوندگار باز و
 نیاز حسن عشق این و نمده همیشه بهار لذت نیابند رشک آینه بک این بوستان را لاله تاراج این
 و آن وزیر است تماشایان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل این
 نقصانی نیست چند آنکه موافق این خوان آراسته برگزیدگان منتظر است توی بر جا
 و این شمع فروزان بدستور سخت صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه
 پرده بیان حسن صورت آن بلهفته ظهور کشیده سخن است که از خرمای محیط خبر و چشمت
 دلجویی و پای و گل فغان گلزار تفتد سخت دارد و بندر صورت تصویر و تصویر کشیده
 جهان آباد و قلوب ارباب عرفان را متفر و مسکن میسازد و از انجالباس مخزون الفاظ در بر
 کرده از خیابان زبان و در و دانه آذان بگو چه بپوش و دریافت نمایان در می آید
 و گاهی در بنفشه زار خط رخل اقامت می اندازد و مانند آن ندگی در ظلام و پر نور چراغ
 در تاریکی شام جان را تازه و روحی مجلس اصحاب غازه میگردد و اند مدتی یا قوت روح یعنی
 نفس هدم و شبها دراز در خلوت مکه پرده دل محرم بوده چنین جهانی لاشماله بغایت
 گرامی کفران محبتش نمک حرایت آنرا که دیده بصیرت مینا و آئینه محل صاحب جلال باشد
 بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژاد این آید و مانند سلال لاله قتل ترک خود داری
 مینماید و آنرا که بخار دیده نیز سدا راه گشته طریق نکال پوید محرومی او را پس برگرد
 و بیایچه که طلب اشارات خود و تالیف خود و نوشته آید
 نیایش استمالش کردی و سوز که جائه اعمار انس جان بر از استمالش بان و بود و نفاس
 در نیم یافته درشته زین خطوط شعاعی حیات تمام اطللس کلان و کسب و کسب
 یافته نماز صومگار بیولی راحت خوش نشینان خوشن وجود شجر قابلیت می شایع و شایع

تماشای آنست که بهشت آباد یابد چون آب در حوض و جدول آرزوی فراغت
 بخیزد و کمال رسیدگی سیران بوستان نمایند برگاه من مجنون بی پروا که در
 بیابان بی تعلقی و سوداگاه کله لیلی در جرگه آهوی خیال وارد و دور گلکاری ازین
 بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چندین فرخته باشد روایت
 که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته ولی پروانیانند و از میوه های پیوندگار باز و
 نیاز حسن عشق این و نمده همیشه بهار لذت نیابند رشک آینه بک این بوستان را لاله تاراج این
 و آن وزیر است تماشایان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل این
 نقصانی نیست چند آنکه موافق این خوان آراسته برگزیدگان منتظر است توی بر جا
 و این شمع فروزان بدستور سخت صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه
 پرده بیان حسن صورت آن بلهفته ظهور کشیده سخن است که از خرمای محیط خبر و چشمت
 دلجویی و پای و گل فغان گلزار تفتد سخت دارد و بندر صورت تصویر و تصویر کشیده
 جهان آباد و قلوب ارباب عرفان را متفر و مسکن میسازد و از انجالباس مخزون الفاظ در بر
 کرده از خیابان زبان و در و دانه آذان بگو چه بپوش و دریافت نمایان در می آید
 و گاهی در بنفشه زار خط رخل اقامت می اندازد و مانند آن ندگی در ظلام و پر نور چراغ
 در تاریکی شام جان را تازه و روحی مجلس اصحاب غازه میگردد و اند مدتی یا قوت روح یعنی
 نفس هدم و شبها دراز در خلوت مکه پرده دل محرم بوده چنین جهانی لاشماله بغایت
 گرامی کفران محبتش نمک حرایت آنرا که دیده بصیرت مینا و آئینه محل صاحب جلال باشد
 بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژاد این آید و مانند سلال لاله قتل ترک خود داری
 مینماید و آنرا که بخار دیده نیز سدا راه گشته طریق نکال پوید محرومی او را پس برگرد
 و بیایچه که طلب اشارات خود و تالیف خود و نوشته آید
 نیایش استمالش کردی و سوز که جائه اعمار انس جان بر از استمالش بان و بود و نفاس
 در نیم یافته درشته زین خطوط شعاعی حیات تمام اطللس کلان و کسب و کسب
 یافته نماز صومگار بیولی راحت خوش نشینان خوشن وجود شجر قابلیت می شایع و شایع

تماشای آنست که بهشت آباد یابد چون آب در حوض و جدول آرزوی فراغت
 بخیزد و کمال رسیدگی سیران بوستان نمایند برگاه من مجنون بی پروا که در
 بیابان بی تعلقی و سوداگاه کله لیلی در جرگه آهوی خیال وارد و دور گلکاری ازین
 بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چندین فرخته باشد روایت
 که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته ولی پروانیانند و از میوه های پیوندگار باز و
 نیاز حسن عشق این و نمده همیشه بهار لذت نیابند رشک آینه بک این بوستان را لاله تاراج این
 و آن وزیر است تماشایان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل این
 نقصانی نیست چند آنکه موافق این خوان آراسته برگزیدگان منتظر است توی بر جا
 و این شمع فروزان بدستور سخت صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه
 پرده بیان حسن صورت آن بلهفته ظهور کشیده سخن است که از خرمای محیط خبر و چشمت
 دلجویی و پای و گل فغان گلزار تفتد سخت دارد و بندر صورت تصویر و تصویر کشیده
 جهان آباد و قلوب ارباب عرفان را متفر و مسکن میسازد و از انجالباس مخزون الفاظ در بر
 کرده از خیابان زبان و در و دانه آذان بگو چه بپوش و دریافت نمایان در می آید
 و گاهی در بنفشه زار خط رخل اقامت می اندازد و مانند آن ندگی در ظلام و پر نور چراغ
 در تاریکی شام جان را تازه و روحی مجلس اصحاب غازه میگردد و اند مدتی یا قوت روح یعنی
 نفس هدم و شبها دراز در خلوت مکه پرده دل محرم بوده چنین جهانی لاشماله بغایت
 گرامی کفران محبتش نمک حرایت آنرا که دیده بصیرت مینا و آئینه محل صاحب جلال باشد
 بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژاد این آید و مانند سلال لاله قتل ترک خود داری
 مینماید و آنرا که بخار دیده نیز سدا راه گشته طریق نکال پوید محرومی او را پس برگرد
 و بیایچه که طلب اشارات خود و تالیف خود و نوشته آید
 نیایش استمالش کردی و سوز که جائه اعمار انس جان بر از استمالش بان و بود و نفاس
 در نیم یافته درشته زین خطوط شعاعی حیات تمام اطللس کلان و کسب و کسب
 یافته نماز صومگار بیولی راحت خوش نشینان خوشن وجود شجر قابلیت می شایع و شایع

و نیز بحکمت صورت هوایی بنحایت خالی صورت مائی برمی آید و گاهی نیز همان قدرش
چون ناخن سیل کرده از رشته وجودش میکشاید و قوت غاده را بی زبان سخن طراز خادمان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و ماضیه و دافعه طبع و فرمان پذیر و مصوره را بی سیاحتی خامه و مهر
موکا قدسیت خوش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت انتشار اوامرش نفس سوخته
صبح را تو دار شب ظلمانی و در حق طیب کشتش برای آینه کردن شکسته رنگ ماه شبها
تار را خاصیت مومیایی انسانی و گاهی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود و در آخر
بر میان استوار و دریا در پوشش فرمان خوار حسن کفایت یافتنی و در طراز دل
بر کنارش عفت اخوت سیارگان بادوران آسمان در تربیت کوش بر آواز از سبکهای
محکم و حال طبع کبابه از تشویش چگونگی ماند و انداختن صاحب کائنات در جمیع مباحث
فوس و است در یافتن دقایق از عقول است اولی و در عقول حیرت و تجربه مبنای
حکمای خفای بین انسیبای شهای چهل مرکب در جواب غفلت است دلمار ابلهها
بیرشته و بویند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طبعیان در هم شکسته انسانرا
که در صف فعالیت مرکبات جای دارد و کند بلند دوی آسمان را خصل و در اندیش گراست نموده
و مذاق رغبت عباد از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای عقلین و راهنمای خافضین لذت
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و
آینه خاطر افورش را از رنگ هوا حسن خیال اختیار پر درخته نور شمع ابد فروغ شریعت عسرا
از شکوالت ادیان مسخر چون ثقیان محسنانی موسی سر بلند این خرد و بهر یو این چراغ
خورشید صیابیتانی شجره طبعان ظلمت چو کب را از نموده این آسمان خود خیزد نشان
را از دوازده برج امامت از پیشین آن را با هم از قرآن سعید است موجب استحکام
شریعت کرده و شهنشاهان را برین گوهر و الاراد است بدست بخت از ان اوام و نواد
بر دهان سیرده صلی الله علیه و آله و بعد مرگ او همان باریک بینا که در این عالم خدایان
که عذیب آتش غمت بال پریشان حال خاطر و پر واز حدائق غلظه است غلظه است غلظه است

[illegible]

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸

ثابت الحارثی کلید مملکت
 بهترین است بی خان قایم و ثابت
 بر زمین و شاخ آن در میان
 ۱۱ **ع** نامدار که بی بی خان
 بودند کار شایسته و توفیق
 ۱۲ **ع** بود با کمال
 که در گردن چهار بیابان
 ۱۳ **ع** در میان با لغت و توفیق
 حاکم و در حرم و توفیق
 ۱۴ **ع** حاکم و توفیق
 ۱۵ **ع** حاکم و توفیق
 ۱۶ **ع** حاکم و توفیق
 ۱۷ **ع** حاکم و توفیق
 ۱۸ **ع** حاکم و توفیق
 ۱۹ **ع** حاکم و توفیق
 ۲۰ **ع** حاکم و توفیق

طوبی مشایخ و کرامت ایشان دیده اگر کسی را در صدق انجمنه خامه و صفا و پاکیزگی
آنها و استیلاست کلام خدا که بیان امر حجاب که با نموده بخوانی ای
امیر که ادا شدی و گواه است سلسله اعداد و معدودات از و بر پا و صورت
حال باطن گویندگان از آینه حسن تالیف و پیدا می شود است کمال مطالب صبح و شکر
از و صورت کار حصول و بشاطه عذر خواش تو به صاحبان افعال فیه بشو است و در حد
تا از خود نموده چندان بر خود پیچیده که در خانه خود تو مقدار از تا وزن قدر از تو
یافته چنان بلند نه نشسته که میزان بیانش سحر تا آنکه سخن ملک تو است لطیف و لطیف
پوش و سدس جات مجمل و خواب و روز و شب برای او می فروش و در اینست
معاشرت پر وای در جلد بر میانمی خیزد و چون غم در خاک بخورم فدا و کار بر سید
باندازه خوابش هر کس چند که از چشم سخن گزاری داشته حرکت گفته و طلب است
پیر و ادب نامینی او اندوده که شنونده چشم خود و تنقه خط را از و در بابی سوا و خوابان
و بیاض اجزای دیدنیای موسی عمر است عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در محبتش
چون تصدایفین شده هستی به بیهوش شاه و گدا و غنی و بی تواجد و بی رنجی در آغوش نشسته
از یک لیل را با هوای مجنون محبت مجنون بالی لطیف بدخوی کله گزاری در آغوش دایه
رضا مندی سرست سلسلی است بر پیش آرمیدگی بهشت برین و بلندی آسمان در زمین
غزل های غزلهاش و در بهشت هر سفینه قافله کا هست که مسافران و یار عدم با مستطنان
شهرستان وجود در آنجا هم صحبت میباشد و سواد بر بیاض حکایت که عیار نقد کلام هر کس
حقان سخن باین نشانند جز اینست چون بهای پیوسته است و است سرایا پوش از
هر کس چون سر به چشم کشیده و در سواد و جل و کلب هر سخن شناسی چون آب حیث در آلات
یای در دامن حمید و حدیقه بهیاضی با بسیاری حاتم بارش طابع و در یادان سر سبز و زبان
و کلینها هر گز این گلستان است و انفس مسخ و مان نگفته و خزان و بیان و آمان صاحب
چنین که هم بر این گریختن من معشوق است از دست نتوان و در اینست و در اینست
همه زبانی را با اختیار هر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشد که سخن است بگویند

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

این و بهت می کشان زمین است درین حال که برین احوال ازین جهان
 کالای نیشتری گشت پذیرد و در خیال همی و خیر اندیشیش ظاهرست اینر صورت
 ناقص فاعل را راند و قطع این معامله با و عائد کرد و بعد از این کلام صورت حال اعزای قمر
 الکلامی است که مودبانه و طبعیانه و شفقتانه بحال کتیبان و دستان الفاظ و زوایان
 طبعی و محتاج عجز و ربا لطیف مجید و مجرط ظاهر و حید شریف رسیده
 حجاب و وقت بردار و هر مای این در وقت یزگان نموده با وجود نهایت وقت بترکت
 همی این تا هم با دیدن بی را غی و کما و قتل آن را بیای تقشیش و تفحص بود
 این بود که استرانه را شانه سیر و سر اسرو روی صاحبان دریافت
 بل و کفر در این منت خود ساخته و در هر یک از غریب زادگان معانی
 این کالای نیش سواد رفته م را با و احبسی شناخته اکنون این نشان اگر است برار باب
 ذوق یکم و سی زبان را در دعوت همان طبعیت حضرت خلیل است و کلام
 بجهت خاتم جامع **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 که نسبت خرقة اش سلطنت او می رسد و در جامع مشع پاوستان تفاخر نماید
 جامع عباسی مسائل شرعی تواند بود که دوستان آن آل رسول سید رضای یکدیگر
 بسوزن اقلام درشته نمود و حریر قرطاس در خیالیت آن بدل جبهه تقدیر رسانیده
 باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت و تخلص این امر خالص ظاهر ساخته
 یقینیکه مشع و تساج هر یک را جاثره اجری جدا از خزانه انعام عام الهی که است خواهد
 شد در خاتم مشع **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 خلاصه **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 این کار است کار متطوره و هر اند برافع علمی به دستور محمد که گشتش یوسفی و خج
 م و لال زلیخائی جاسته شفتگی دو آوین و مارتقت کتب و رسائل هر یک را
 حجاب و بهت و شمع و آرایش و طبعی مقابله و تفتیح میدار و لهذا تانسانیان این
 کاسته و هر یک از روی تفکر و تدبیر نمایند و احکام هر یک از مطالب

این و بهت می کشان زمین است درین حال که برین احوال ازین جهان
 کالای نیشتری گشت پذیرد و در خیال همی و خیر اندیشیش ظاهرست اینر صورت
 ناقص فاعل را راند و قطع این معامله با و عائد کرد و بعد از این کلام صورت حال اعزای قمر
 الکلامی است که مودبانه و طبعیانه و شفقتانه بحال کتیبان و دستان الفاظ و زوایان
 طبعی و محتاج عجز و ربا لطیف مجید و مجرط ظاهر و حید شریف رسیده
 حجاب و وقت بردار و هر مای این در وقت یزگان نموده با وجود نهایت وقت بترکت
 همی این تا هم با دیدن بی را غی و کما و قتل آن را بیای تقشیش و تفحص بود
 این بود که استرانه را شانه سیر و سر اسرو روی صاحبان دریافت
 بل و کفر در این منت خود ساخته و در هر یک از غریب زادگان معانی
 این کالای نیش سواد رفته م را با و احبسی شناخته اکنون این نشان اگر است برار باب
 ذوق یکم و سی زبان را در دعوت همان طبعیت حضرت خلیل است و کلام
 بجهت خاتم جامع **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 که نسبت خرقة اش سلطنت او می رسد و در جامع مشع پاوستان تفاخر نماید
 جامع عباسی مسائل شرعی تواند بود که دوستان آن آل رسول سید رضای یکدیگر
 بسوزن اقلام درشته نمود و حریر قرطاس در خیالیت آن بدل جبهه تقدیر رسانیده
 باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت و تخلص این امر خالص ظاهر ساخته
 یقینیکه مشع و تساج هر یک را جاثره اجری جدا از خزانه انعام عام الهی که است خواهد
 شد در خاتم مشع **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 خلاصه **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 این کار است کار متطوره و هر اند برافع علمی به دستور محمد که گشتش یوسفی و خج
 م و لال زلیخائی جاسته شفتگی دو آوین و مارتقت کتب و رسائل هر یک را
 حجاب و بهت و شمع و آرایش و طبعی مقابله و تفتیح میدار و لهذا تانسانیان این
 کاسته و هر یک از روی تفکر و تدبیر نمایند و احکام هر یک از مطالب

این و بهت می کشان زمین است درین حال که برین احوال ازین جهان
 کالای نیشتری گشت پذیرد و در خیال همی و خیر اندیشیش ظاهرست اینر صورت
 ناقص فاعل را راند و قطع این معامله با و عائد کرد و بعد از این کلام صورت حال اعزای قمر
 الکلامی است که مودبانه و طبعیانه و شفقتانه بحال کتیبان و دستان الفاظ و زوایان
 طبعی و محتاج عجز و ربا لطیف مجید و مجرط ظاهر و حید شریف رسیده
 حجاب و وقت بردار و هر مای این در وقت یزگان نموده با وجود نهایت وقت بترکت
 همی این تا هم با دیدن بی را غی و کما و قتل آن را بیای تقشیش و تفحص بود
 این بود که استرانه را شانه سیر و سر اسرو روی صاحبان دریافت
 بل و کفر در این منت خود ساخته و در هر یک از غریب زادگان معانی
 این کالای نیش سواد رفته م را با و احبسی شناخته اکنون این نشان اگر است برار باب
 ذوق یکم و سی زبان را در دعوت همان طبعیت حضرت خلیل است و کلام
 بجهت خاتم جامع **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 که نسبت خرقة اش سلطنت او می رسد و در جامع مشع پاوستان تفاخر نماید
 جامع عباسی مسائل شرعی تواند بود که دوستان آن آل رسول سید رضای یکدیگر
 بسوزن اقلام درشته نمود و حریر قرطاس در خیالیت آن بدل جبهه تقدیر رسانیده
 باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت و تخلص این امر خالص ظاهر ساخته
 یقینیکه مشع و تساج هر یک را جاثره اجری جدا از خزانه انعام عام الهی که است خواهد
 شد در خاتم مشع **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 خلاصه **ع** **ک** **ل** **و** **ش** **ت** **م** **ر** **ق** **ع** **د** **ی** **و**
 این کار است کار متطوره و هر اند برافع علمی به دستور محمد که گشتش یوسفی و خج
 م و لال زلیخائی جاسته شفتگی دو آوین و مارتقت کتب و رسائل هر یک را
 حجاب و بهت و شمع و آرایش و طبعی مقابله و تفتیح میدار و لهذا تانسانیان این
 کاسته و هر یک از روی تفکر و تدبیر نمایند و احکام هر یک از مطالب

در اینست چه خوش آئیده میناید از دانش طرازیکه او فیض و کلمه نیانی را چون دل
 در بر گرفته باشد من که دایاخته ادا می ناز کم چندین ازین اشعار ظرف می مستم با چنان
 از کل وی خوار از بل نه بند و اکنون جیتی خواهم که جلوه این سیاه پوستان را از کمال
 معنی پرانی ملاحظه فرماید و ناخن طبع هدیه الفکری که پیلوی ادا می نازک را خوار و بایه
 سخن را بخشان سپید اند دیگر مراهج استیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق
 را چون او مجرب ندانم و هر روز از آفاق و قضا عدید ارج کمال که هست کمال یعنی آلاء الاما
در جواب مکتوب عالم ملتان که بدو القاصد خان
قد بکار پوشیده شده از لال غلب الفت و اتحاد نامتین مودت و دوستی
 نگاشته نامه محبت خاتمه فلان که از سر چرخه یکتا دلی و شیوع دوستی و یگانگی تراوش نموده مانند
 سحاب بهار و ابر در آرد که در حدیقه مشخون بر یارین و از رخ بارکت اید فیض در و در ازانی
 داشته گردنشان طریق یگانگی و کلفت و هم نقل طس از ریاض التیام و الفت گردید و
 گوهر آبدار مرا عاتق قریب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ملاکمون بود
 بقوامی غور اندیشه و قسبه پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید برواقیان فایق
 عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد لعل عقل بر ذمت همت کافه آدم
 و اصناف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان شغور که این معنی ازین گروه خبثت پزیر
 نقدی بکافه نر عایا و بر ایامی نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته باد بریا و فکات
 این اخصیر انجام سلسله چنان ارتباط و التیام می باشد که ایالات پناه فسلان
 که فاتح ابواب آن شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شیم این معنی از بوشان
 طور آن والا بطلبی بشام اطلاع و آگاهی نمیدهد و در نهایت مقتضای ظاهر در آن شیوه خود داری هنوز
 احوال که آن بدقیقه شناس از حراز قصب این افضل للمقدم توبه بادی این امر شریف
 شده اند برین خبر خواهد عباد اقتدر لازم است که مراعات این امر و وسیع که تشار فاعال
 در شریعت و وضع و رفع نفع است نماید در باب جناسی که فلالی بانام آن مامور است شغوری
 فرموده بود که تفهیل آن بنظر فلان یزدت عجب فرموده که با وجود حق و اید سلطنت خود در راه

در اینست چه خوش آئیده میناید از دانش طرازیکه او فیض و کلمه نیانی را چون دل
 در بر گرفته باشد من که دایاخته ادا می ناز کم چندین ازین اشعار ظرف می مستم با چنان
 از کل وی خوار از بل نه بند و اکنون جیتی خواهم که جلوه این سیاه پوستان را از کمال
 معنی پرانی ملاحظه فرماید و ناخن طبع هدیه الفکری که پیلوی ادا می نازک را خوار و بایه
 سخن را بخشان سپید اند دیگر مراهج استیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق
 را چون او مجرب ندانم و هر روز از آفاق و قضا عدید ارج کمال که هست کمال یعنی آلاء الاما
در جواب مکتوب عالم ملتان که بدو القاصد خان
قد بکار پوشیده شده از لال غلب الفت و اتحاد نامتین مودت و دوستی
 نگاشته نامه محبت خاتمه فلان که از سر چرخه یکتا دلی و شیوع دوستی و یگانگی تراوش نموده مانند
 سحاب بهار و ابر در آرد که در حدیقه مشخون بر یارین و از رخ بارکت اید فیض در و در ازانی
 داشته گردنشان طریق یگانگی و کلفت و هم نقل طس از ریاض التیام و الفت گردید و
 گوهر آبدار مرا عاتق قریب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ملاکمون بود
 بقوامی غور اندیشه و قسبه پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید برواقیان فایق
 عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد لعل عقل بر ذمت همت کافه آدم
 و اصناف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان شغور که این معنی ازین گروه خبثت پزیر
 نقدی بکافه نر عایا و بر ایامی نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته باد بریا و فکات
 این اخصیر انجام سلسله چنان ارتباط و التیام می باشد که ایالات پناه فسلان
 که فاتح ابواب آن شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شیم این معنی از بوشان
 طور آن والا بطلبی بشام اطلاع و آگاهی نمیدهد و در نهایت مقتضای ظاهر در آن شیوه خود داری هنوز
 احوال که آن بدقیقه شناس از حراز قصب این افضل للمقدم توبه بادی این امر شریف
 شده اند برین خبر خواهد عباد اقتدر لازم است که مراعات این امر و وسیع که تشار فاعال
 در شریعت و وضع و رفع نفع است نماید در باب جناسی که فلالی بانام آن مامور است شغوری
 فرموده بود که تفهیل آن بنظر فلان یزدت عجب فرموده که با وجود حق و اید سلطنت خود در راه

بسم الله الرحمن الرحیم
 در اینست چه خوش آئیده میناید از دانش طرازیکه او فیض و کلمه نیانی را چون دل
 در بر گرفته باشد من که دایاخته ادا می ناز کم چندین ازین اشعار ظرف می مستم با چنان
 از کل وی خوار از بل نه بند و اکنون جیتی خواهم که جلوه این سیاه پوستان را از کمال
 معنی پرانی ملاحظه فرماید و ناخن طبع هدیه الفکری که پیلوی ادا می نازک را خوار و بایه
 سخن را بخشان سپید اند دیگر مراهج استیاج گفتن حق تعالی ابکار اشعار آن یگانه آفاق
 را چون او مجرب ندانم و هر روز از آفاق و قضا عدید ارج کمال که هست کمال یعنی آلاء الاما
در جواب مکتوب عالم ملتان که بدو القاصد خان
قد بکار پوشیده شده از لال غلب الفت و اتحاد نامتین مودت و دوستی
 نگاشته نامه محبت خاتمه فلان که از سر چرخه یکتا دلی و شیوع دوستی و یگانگی تراوش نموده مانند
 سحاب بهار و ابر در آرد که در حدیقه مشخون بر یارین و از رخ بارکت اید فیض در و در ازانی
 داشته گردنشان طریق یگانگی و کلفت و هم نقل طس از ریاض التیام و الفت گردید و
 گوهر آبدار مرا عاتق قریب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مصادقت و ملاکمون بود
 بقوامی غور اندیشه و قسبه پیشه بدست آمد و پسند جوهری دریافت گردید برواقیان فایق
 عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد لعل عقل بر ذمت همت کافه آدم
 و اصناف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان شغور که این معنی ازین گروه خبثت پزیر
 نقدی بکافه نر عایا و بر ایامی نماید خصوصاً واجب و لازم است که پیوسته باد بریا و فکات
 این اخصیر انجام سلسله چنان ارتباط و التیام می باشد که ایالات پناه فسلان
 که فاتح ابواب آن شده بود و سالک طریق آشنائی گردیده چون شیم این معنی از بوشان
 طور آن والا بطلبی بشام اطلاع و آگاهی نمیدهد و در نهایت مقتضای ظاهر در آن شیوه خود داری هنوز
 احوال که آن بدقیقه شناس از حراز قصب این افضل للمقدم توبه بادی این امر شریف
 شده اند برین خبر خواهد عباد اقتدر لازم است که مراعات این امر و وسیع که تشار فاعال
 در شریعت و وضع و رفع نفع است نماید در باب جناسی که فلالی بانام آن مامور است شغوری
 فرموده بود که تفهیل آن بنظر فلان یزدت عجب فرموده که با وجود حق و اید سلطنت خود در راه

مسودة ملتوی کیہ از جانب بی بی از حکام سرحد

نوشته شده چمن طراز دقیقه همیشه بسیار دوستی و ولاد

بہار افروز بہستان صبر و صفا باد و گلشن شکر و شاد

اتحاد و کمال در پیش میآید و در ادعای نامیه صداقت حتمیه مبروت

عنوان و مکتوب دوستی آثار خلت نشان فایان در سیاحتی فیروز زمانی مسرت اندوز

بزم افروز محفل عیش و نشاط و محراب خورشیدی و نایاب کاشانه دلخوش دوستی و خلعت

و نافع السام و یکتی را معطر و شامیم گنجی مشام الفت و اتخا در امینگر و زید و ابر و مشهور

فروعاً مستتر فی اندازه حاصل اشتقاق که در شمار امکان و سلبی بی نقای است

اگر کسی بخواهد که در میان مردم و در زمان زدن گدازان تواند بود و این شبهه است و گویند که این است و البته

ست که شش پستان ساری تنگنای و شیر از نه کتاب خوشدلی و شاد کامی است که و هر یک یک

دور نمای عاقبت همه / شاهدان و قائلان این معنی را در نرم حضور مشاهده نموده اند و سرگشته

۱۰۲۱. کلام استقامت منتهی به حلقه است که آن سر حلقه از باب دریافت

کوشش و تلاش در راه کمال است و در هر امر بیشتر بهی از سالکان این طریق در پیش

۱۳۶۴ هجری قمری ۱۲۸۴ شمسی ۱۲۸۴ میلادی ۱۲۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء دليلا على قدرته وقدرته على كل شيء
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر في هذا المجلس الشريف
الشيخ الفاضل ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶ ^{467</}

ارسال حرف و بعد از آنکه در میان دو کاتب و یک نفر دیگر که در میان آنها بود

بارکباں سووت وچکائی و سناہ و دوی راییاں چاں ریو پوریاں پیسہ

اجناس این دیار که بنام بار و در صورتی که در این دیار است

باجان بوزیر اہم نوادہ کاروانہ

و اقبال و فتن جنت و اجلال و سواد عظم و سیر حمم از رخسار حیات سبب سر

رحمن و محبوب نسائم عاطفت خالق انس و جان در اهتزاز بود و غار امارت اسرارم میری

بناهند بعد از اهدای آنحضرت ادعیه و اقبیه و ارسال هدایای الهیه و نظایر آن

می بخار که بخورای آیه کریمه اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاَطِيعُوا

[illegible]

نوآند و دیکنی از ارتش بلاد و امنانش عباد و پشتیبانی این امر رفاهیت است
 تزلزل و اجابت دوران و نظریه نگرانی اوضاع و انتظامات این است و از اینجا است که
 خواهان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و بر جمعی از بندگان دولتخواه طریقی
 که مقتضای خیر اندیشی در دنیا و آخرت است ضمیمه تطبیق بادشاهان دزدی الا قدری از عرض مطالب یافته
 باشند لازم است که محاسن و معایب آنرا در این طبقه جلوه را از اخبار کلفت مصفی سازند و در حقیقه
 در باب جنود و اوزبک که سبب توجیه بادشاه و الا جاه تسخیر و افروخته شدن برای در دامن است
 کشیده و مرکب تاخت خراسان دیگر در صورت یافته بود و کیفیت محاربات و لباس و طفره لباس
 و استیلا و اقتدار این گروه و همت پرتو بهر صاع و خالی ظاهر است در این باب تصدیق ندادن آن
 و رسیدگی را اولی میدانند اما اینکه در باب مقتدر و استوار شویو الیام شده بود و در باب دشت
 و پیش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت اید و یزد همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
 بمعاصرت و مطا همت این خاندان و ولایت نشان از اعاذی گوی تفوق در جهان بود
 اند چون پادشاهان و التبار سالی رحمت پروردگار اند مقتضای لازم طلیت همواره از مشرق
 غایت ازلی قرین انتفاصه و لوازم جنگشانی پوده اند و در مقام که خورشید
 بهره افروزد و نورش و فروغ چراغ حاجت نیست و در حقیقت در باب فرستادن و در علم و ادب
 خان نثار یافته بود و در این حق نعمت شناس ظاهر است که مثل عیب دوستی قدیم بسبب
 شورش آن حق نعمت شناس آلوده و غبار کلفت است با وجود و منوح قصه جانگدازی مستغرق بحار رحمت
 یزدان و نشانی از کائنات و انوار کمال علیین بیان که ما سوره لها منور و کسوف است و جلوس و
 همایون شرف و اقدس و اعلی بزرگ است و باید چنانچه بگریز کشورستانی که وقوع هر یک گناه از وسیله است
 و در شنایان محاکمه رحمت از باب است که لوازم تنبیه و تغزیت تقدیم رسیده باند بندگان غلام
 آیین را که اجزای اظهار نمیشود و از بدو پیوسته فاسخ ابواب مکاتبات محبت طراز بوده و بار
 همت سرور سازند نامه گزینی از سلاطین کامکار نوشته
 شده و مراتب مصفای دوستی و محبت و عینک دور نمای استیام و القیت
 است و همیشه بهار الفت و داد و بوستان پر دخت از حسن و خمار کلفت و در

اعنی نامه ولایت رقم فلان که درین و لا چراغ است در مجلس ایام و الیام و درم آرا
 مجلس شایسته و نظام بود و درین ایام آن نو بهار کتالی از کتایان محبت در هزار و عند
 مکالمه غایبه در پروانه مدحی در عالم عصری و نشانی بیانی دقیقه شناس این که در
 و محبت هر می نشان داده اند و چه چیز ترفی از این معنی قنایه بود که گویند همیشه صغیر و کبر و حران
 محبت داده و برینا و بر فیض شکر خنده این صانع سعادتی نفس است غرضش که یکم بود و کاری نماند
 الهی است حکام این بنیامی رسید اینان کوشش نمایند علم عداوت و رسم که رنگ طراز از کتایان
 صد اوقات و ولایات است در چنین همیشه باز نامه محبت خاشاک شده بود که شخصی پاک قبل از این مطلب
 خیزه کار بر فرستاده بود و بدین بل مقصود و محبت نهاده آمد و رفت نشان الیه قری تو آهسته بزن
 دقیقه شمس که در نفس مصالح کافه ظهور انداختی خواهد بود که در آن سال بنابر وقوع آفت و
 سنج کلیتی که فیما بین ما و ایشان جسم افتد و نموده بود و خیزه که حاصل و شیرینی آن در
 نه تنها از نا کار و بود و در عوض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه و روز
 در آن قابلیت عرض بیرون بود و لهذا در عقد تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
 قابل آن نبود که بکلی مضائقه را بقیه است امر از آنمو گذراند و در باب آمد و رفت تو اقل که در
 حقیقت متاع روی دست ایشان اوصاف جمیل و نشانان دوی الا قدر است نه دریا سبکه سبک
 عذب سستی قدیم نیاز کی بسببش مفسدان صاف و غبار آلوده شده بود و درین ایام هیچ و درین
 الوجوه سبب صدور و در و در این جماعت شده و خواهد شد و تر چیکه در باب صدف و محبت ایام
 رنیدان این طبقه علیه آن و در مان ولایت نشان که فیما بین و آمال جانیانست تحریر یافته بود
 بر افغان مرتبه کاهی مخفی نیست که بمقتضای بالودیتکم الاجتماعات از شایع سوختی این سلسله
 فیض آن باشد صاحب بیان بیایست کاشن اقبال آن دولت قویة القوا هم است از یافته و اند
 آثار مودت این دو دمان و الادوجه اقبال نشان آن دولت حضرت و نصارت پذیرفته
 درین صورت تجرب این قسم بنای مستتب الارکان که حوادث روزگار در فکر زلزله
 آن سر در گریان و گنجش خیرت در دمان مانده بود و باضا دنازل اساس عن نشانی
 که قاله که رب السخ او بود و دوازده هزار و بار مرسوم و آهسته در بیان سبب مات

مجلس شایسته و نظام بود و درین ایام آن نو بهار کتالی از کتایان محبت در هزار و عند
 مکالمه غایبه در پروانه مدحی در عالم عصری و نشانی بیانی دقیقه شناس این که در
 و محبت هر می نشان داده اند و چه چیز ترفی از این معنی قنایه بود که گویند همیشه صغیر و کبر و حران
 محبت داده و برینا و بر فیض شکر خنده این صانع سعادتی نفس است غرضش که یکم بود و کاری نماند
 الهی است حکام این بنیامی رسید اینان کوشش نمایند علم عداوت و رسم که رنگ طراز از کتایان
 صد اوقات و ولایات است در چنین همیشه باز نامه محبت خاشاک شده بود که شخصی پاک قبل از این مطلب
 خیزه کار بر فرستاده بود و بدین بل مقصود و محبت نهاده آمد و رفت نشان الیه قری تو آهسته بزن
 دقیقه شمس که در نفس مصالح کافه ظهور انداختی خواهد بود که در آن سال بنابر وقوع آفت و
 سنج کلیتی که فیما بین ما و ایشان جسم افتد و نموده بود و خیزه که حاصل و شیرینی آن در
 نه تنها از نا کار و بود و در عوض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه و روز
 در آن قابلیت عرض بیرون بود و لهذا در عقد تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
 قابل آن نبود که بکلی مضائقه را بقیه است امر از آنمو گذراند و در باب آمد و رفت تو اقل که در
 حقیقت متاع روی دست ایشان اوصاف جمیل و نشانان دوی الا قدر است نه دریا سبکه سبک
 عذب سستی قدیم نیاز کی بسببش مفسدان صاف و غبار آلوده شده بود و درین ایام هیچ و درین
 الوجوه سبب صدور و در و در این جماعت شده و خواهد شد و تر چیکه در باب صدف و محبت ایام
 رنیدان این طبقه علیه آن و در مان ولایت نشان که فیما بین و آمال جانیانست تحریر یافته بود
 بر افغان مرتبه کاهی مخفی نیست که بمقتضای بالودیتکم الاجتماعات از شایع سوختی این سلسله
 فیض آن باشد صاحب بیان بیایست کاشن اقبال آن دولت قویة القوا هم است از یافته و اند
 آثار مودت این دو دمان و الادوجه اقبال نشان آن دولت حضرت و نصارت پذیرفته
 درین صورت تجرب این قسم بنای مستتب الارکان که حوادث روزگار در فکر زلزله
 آن سر در گریان و گنجش خیرت در دمان مانده بود و باضا دنازل اساس عن نشانی
 که قاله که رب السخ او بود و دوازده هزار و بار مرسوم و آهسته در بیان سبب مات

واقعه جاری نمود از اشرفات انظار خورشید انوار جامع کمالات کوئی و الهی واقف و منتظر
 شد و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علین آشیانی باین مرتبه که منقطع
 نظر بهمانا نسبت رسید و حق نعمتای چندین ساله را سنیا و منیا انکاشسته
 از طریق محبت و ادب شمع شمع کبیرا بیدار نمود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش
 کند حقوق نعمت چندین روز را بطریق اولی نخواهد دانست و این قسم شخصی چگونه
 محل اعتماد تواند بود و اگر اعلی حضرت فرمان فرمای تعلیم دانش و بنیاد منتخب مجموعه اثر
 نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
 می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک ازان به تنهایی علت تامه کلفت بی اندازه
 بود آن عمده و اتفاق اسرار ملک پیرانی را بعوض انیکه میدادند خست الفراف ایزرا فی
 نمی فرمودند درین صورت با وجود وقوع این قسم قضایا بتقدیم مراسم تنبیت و تعزیت از
 لازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای آن بزرگ کرده آفرید کار باعث آرایش و
 آرایش روزگار و بارگشتن شاهزاده و الالباب و جود چغتائی در معرض ابلاغ در آمده بود و بزرگ
 و بزرگ مستور نیست که از آغازین دولت مرسوخته البیان که تیر عالم افروز جهانگیری یرج
 شرف خود که عبارت از دو دمان عالی تبار این کامکار نامدار عالی مقدارت
 تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا و هر دریای خلافت سیف مسلول بازوی
 ولایت علین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به بیزوی
 سرچشمه استیلا و افتد از رقبه فرمان رویان اطراف و اکناف را در ریفه و طاعت و بند
 کشیده بودند بعد از آن حال آن بیکانه که گوهر عروسی بصدف عالم نقاشی فرزند
 سیر و گاه منظر الطاف بیابان حضرت اله نواب محبت مکان علین آشیانی
 در ده سالگی بمقتضای اولی که استرادیو استیلا و سرسلطنت و جهانانی
 شده بعد از دامن افشانی آن جناب بطریق آرایش نشاء عصری روان سخن قالب فسر
 صاحبکدای زلال خیر حیوان کامی نواب گیتی ستان فردوس مکان در ده سالگی و اعلی حضرت
 خاقان عنوان بارگاه تیر دین مذکور روشنی اقزای چراغ دولت پذیر و غم گردیده اند و اخلاص و خیر

[illegible]

1742

[illegible]

کشف الحقائق
 فیما بعد و قد لحنی بیدار و در ۱۶
 عهد و در ۱۷
 کشته و در ۱۸
 سببی و در ۱۹
 یعنی و در ۲۰
 شاد و در ۲۱
 که و در ۲۲
 جهان و در ۲۳
 و در ۲۴
 و در ۲۵
 و در ۲۶
 و در ۲۷
 و در ۲۸
 و در ۲۹
 و در ۳۰
 و در ۳۱
 و در ۳۲
 و در ۳۳
 و در ۳۴
 و در ۳۵
 و در ۳۶
 و در ۳۷
 و در ۳۸
 و در ۳۹
 و در ۴۰
 و در ۴۱
 و در ۴۲
 و در ۴۳
 و در ۴۴
 و در ۴۵
 و در ۴۶
 و در ۴۷
 و در ۴۸
 و در ۴۹
 و در ۵۰
 و در ۵۱
 و در ۵۲
 و در ۵۳
 و در ۵۴
 و در ۵۵
 و در ۵۶
 و در ۵۷
 و در ۵۸
 و در ۵۹
 و در ۶۰
 و در ۶۱
 و در ۶۲
 و در ۶۳
 و در ۶۴
 و در ۶۵
 و در ۶۶
 و در ۶۷
 و در ۶۸
 و در ۶۹
 و در ۷۰
 و در ۷۱
 و در ۷۲
 و در ۷۳
 و در ۷۴
 و در ۷۵
 و در ۷۶
 و در ۷۷
 و در ۷۸
 و در ۷۹
 و در ۸۰
 و در ۸۱
 و در ۸۲
 و در ۸۳
 و در ۸۴
 و در ۸۵
 و در ۸۶
 و در ۸۷
 و در ۸۸
 و در ۸۹
 و در ۹۰
 و در ۹۱
 و در ۹۲
 و در ۹۳
 و در ۹۴
 و در ۹۵
 و در ۹۶
 و در ۹۷
 و در ۹۸
 و در ۹۹
 و در ۱۰۰

RESERVED

Alumni

7/11/1965

RESERVED

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

f11b

DATE SLIP

1915002

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for
each day the book is kept over time.

RESERVED

19 10

